

"چرا حجاریان و شرکاء"

به "ردیه نویسی" بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه پرداخته اند؟"

"اخیرا شاهد انتشار "پیام‌ها" و مقالاتی در رسانه های جمهوری اسلامی می باشیم که در آنها اشارات چندی به نظرات و مبارزات چریک‌های فدائی خلق ایران در دوران سلطنت پهلوی شده است. مطالعه این مطالب و مقالات با توجه به موقعیت سیاسی طراحان و گویندگان آنها که از دست اندرکاران و مجریان سیاست های رژیم جمهوری اسلامی بر علیه توده های مردم ما می باشند، بطور طبیعی این سوال را بوجود می آورد که چه شرائط خاصی اینان را وادار به اقدام به چنین کاری نموده است."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

جمهوری اما بر کدام پایه؟ ۷

کیستند اینان؟ (شعر) ۱۲

"صدای من این دیوارهای ضخیم را خواهد شکافت" ۱۴

"دولت ملی!!" در عراق را بهتر بشناسیم! ۱۵

اوضاع سیاسی در آمریکا ۱۶

بکوشیم تا رهرو آرمانهای جانباختگان قتل عام سال ۶۷ باشیم! ... ۱۹

گزارشاتی از هلند و انگلستان ۲۰

بوش یا کری؟ پرسشی فریبکارانه! (ترجمه) ۲۱

عظمت صمد بهرنگی به چگونگی مرگ او نیست ۲۳



قتل عام زندانیان سیاسی:

انگیزه ها و دلایل

متن سخنرانی رفیق چنگیز قبادی

در مراسم یادمان جانباختگان قتل عام سال ۶۷

سرمقاله

چرا حجاریان و شرکاء به "ردیه نویسی" بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه پرداخته اند؟

حاصل از شکست نهضت ملی ایران، رساله ای در "رد تئوری بقاء و ضرورت مبارزه مسلحانه" نوشت. پویان و یارانش بر این باور بودند که فروپاشی دیکتاتوری پهلوی تنها با ایثار نخبگان سیاسی و اجتماعی ممکن است. چه، جامعه میان دو مطلق گرفتار آمده است: استبداد مطلق حکومت و ضعف مطلق ملت. و به همین دلیل مسعود احمدزاده نیز در رساله ای جداگانه به نام "مبارزه مسلحانه-هم استراتژی، هم تاکتیک" نظریه "موتور کوچک و موتور بزرگ" را مطرح کرد. موتور بزرگ همان جامعه خفته بود و موتور کوچک، نخبگان آگاه (چریکهای مسلح) که قرار بود با انفجاری کوچک، انفجار بزرگ را رقم زنند". سرمقاله نویس روزنامه شرق سپس در ادامه مطلب نتیجه می گیرد که "سی سال پس از آن رساله، بار دیگر باید مقاله هائی از این دست نوشت. در این عصر مکرر یأس حاصل از شکست نهضت اصلاحات ایران بار دیگر باید رساله ای نوشت. اما این بار نه در رد که در "اثبات تئوری بقاء و ضرورت مبارزه مسلحانه". و سعید حجاریان که در مطبوعات جمهوری اسلامی از او به عنوان تئوریسین اصلاحات - یعنی همان تزا اصلاح طلبی جمهوری اسلامی - نام برده می شود، در پیام خود به دانشجویان می نویسد: "اگر میدان سیاست توسط یک نیرو پر شود، آنگاه فضائی برای جولان دیگران باقی نخواهد ماند" بنابراین، این مساله مطرح می گردد که "چه روشی باید بکار برد تا این فضا بشکند؟ و محالی برای مشارکت ولو ناچیز بخشی از مردم در عرصه سیاست باز شود؟" و سپس به تجربه جنبش مسلحانه استناد کرده و می نویسد: "بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بویژه بعد از سال ۴۲ که فضای سیاسی کاملا بسته شده بود ... گروهی از جوانان که دلزده از مماشات جبهه ملی و حزب توده بودند، بدنبال راه حلی می گشتند که آن را از جنبش های چریکی آمریکای لاتین فرا گرفتند. امیر پرویز پویان با اقتباس از کارلوس ماریگلا کتاب "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" را نوشت و بدنبال وی احمدزاده و رهبران سازمان مجاهدین خلق به این مشی روی آور شدند." و سپس در ادامه مطلب در مورد تبلیغ مسلحانه می نویسد: "منظور از تبلیغ مسلحانه این است که در جامعه ای که مردمش دچار خمودگی هستند و نیروهای سیاسی دچار انفعال و انزوا شده اند، تنها راهی که وجود دارد این است که عده ای با فداکاری (فدائی) فضای سکوت و رعب را بشکنند و نشان دهند که رژیم مستقر آنچنان که می نماید پایدار و با ثبات نیست و عمل آنها گوش بگوش در جامعه

مطلق حکومت"، بر مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء تأکید داشتند. و سعید حجاریان نیز در پیامی خطاب به دانشجویان مدعی گردیده که "تبلیغ مسلحانه" ای که چریکهای فدائی مطرح می کردند پاسخی بود به فضای اختناق حاکم در دوران شاه که البته کار درستی نبود و "جواب" نداد!

می توان و باید این اظهارات و ادعاها را از زوایای مختلف مورد نقد و بررسی قرار داده و تبلیغات دروغین مبلغین جمهوری اسلامی را افشاء ساخت و نشان داد که چگونه آنها در فقدان هرگونه استدلال برای رد این اندیشه ها، چاره ای جز تحریف واقعیت و تاریخ ندارند. بطور مثال می توان نشان داد که بر خلاف تاریخ سازی و تحریف تجارب تاریخی به شیوه حجاریان، اتفاقاً این، اندیشه های پویای امثال احمدزاده ها و پویان ها و راهگشائی های مبتنی بر آن ایده ها و فداکاری های این پیشروترین فرزندان انقلابی خلق یعنی چریکهای فدائی خلق بود که سرانجام باعث شد تا در یکی از سیاه ترین دوران های سرکوب و رکود سیاسی، انرژی انقلابی توده ها به میدان مبارزه سرازیر شود و بساط ننگین دیکتاتوری پهلوی را پس از نیم قرن به زباله دان تاریخ بیفکند.

اما آنچه در اینجا و در درجه اول برای ما مطرح است، این امر می باشد که ببینیم چرا مبلغین رژیم، که تحت عنوان "اصلاح طلبی" در جهت حفظ و تداوم رژیم جمهوری اسلامی می کوشند و از امکان اصلاح پذیری این رژیم دم می زنند، در تقبیح قهر انقلابی، تبلیغ مسلحانه و "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" اینچنین هماهنگ بپاخاسته اند! آنها در تلاشند تا مانع از آن شوند که شئونندگان شان از آن تجربه مثبت تاریخی درس مبارزاتی فرا گیرند و می کوشند تا آنان را از پیگیری اندیشه ها و راه آن انقلابیون باز دارند.

محمد قوچانی در مقاله خود مطرح می سازد که "سی سال پیش امیر پرویز پویان در اوج یأس

اخیرا شاهد انتشار "پیام ها" و مقالاتی در رسانه های جمهوری اسلامی می باشیم که در آنها اشارات چندی به نظرات و مبارزات چریکهای فدائی خلق ایران در دوران سلطنت پهلوی شده است. مطالعه این مطالب و مقالات با توجه به موقعیت سیاسی طراحان و گویندگان آنها که از دست اندرکاران و مجریان سیاست های رژیم جمهوری اسلامی بر علیه توده های مردم ما می باشند، بطور طبیعی این سوال را بوجود می آورد که چه شرایط خاصی اینان را وادار به اقدام به چنین کاری نموده است.

روال کار اینان همانند همه مرتجعین و دشمنان کارگران و زحمتکشان و بالطبع دشمنان چریکهای فدائی خلق ایران، ابتدا تحریف واقعیات و سپس رد نظرات و مبارزه انقلابیون مسلح آن دوران است. آیا آنها امروز به این دلیل دست به چنین کاری نمی زنند که شاهد رشد گرایشات مثبت جوانان این دوره نسبت به آن انقلابیون پیشتاز می باشند؟

در همین رابطه سعید حجاریان که مفتخر به راه اندازی و تقویت یکی از کثیف ترین و جنایتکارترین ارگان های سرکوب رژیم جمهوری اسلامی یعنی وزارت اطلاعات و امنیت می باشد، امروز لازم می بیند که از به اصطلاح نادرستی دو اثر تئوریک جاویدان کمونیست های ایران یعنی "ضرورت تئوری مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "مبارزه مسلحانه-هم استراتژی، هم تاکتیک" برای دانشجویان صحبت کند و جیره خواران ریز و درشت رژیم نیز در همین جهت و به همین ترتیب دست بکار شوند و شروع به سمپاشی بر علیه تئوری انقلاب ایران که در این آثار تشریح شده، نمایند.

در این چارچوب است که محمد قوچانی در روزنامه شرق ضمن اشاره به نظرات رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده، دو تئوریسین اصلی و برجسته سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، مطرح می کند که مبارزین آن سالها جهت مقابله با فضای خفقان حاکم بر جامعه و "استبداد

نمی شناسد و جز با قهر با مردم سخن نمی گوید، امکان **تشکل** نیروهای انقلابی و رشد آنها در بستر مبارزات مسالمت آمیز وجود نداشته و گام گذاردن در این مسیر، جز آب در هاون کوبیدن معنایی ندارد. به همین دلیل هم است که جوانان و دانشجویان انقلابی ما به

حق، به تئوری ها و روش های بن بست شکنانه پویان ها و احمدزاده ها می اندیشند، چون راهی جز نقد شرایط کنونی به شیوه آن انقلابیون عزیز، وجود ندارد. ■

پیام فدایی و خوانندگان

استرالیا

ر - ب

با درودهای انقلابی!

بدنبال پیام تلفنی شما یک نسخه از چاپ جدید کتاب "حماسه مقاومت" را به آدرس تان ارسال کردیم. لطفا تعداد مورد نیازتان را به ما اطلاع دهید. در ضمن وجه ارسالی رسید. پیروز باشید.

انگلستان

ر - ع

با درودهای انقلابی!

کتاب "حماسه مقاومت" به آدرسی که داده بودید پست شد که امیدواریم به دست تان رسیده باشد. در ضمن بدین وسیله دریافت وجه ارسالی جهت کتاب را به اطلاع تان می رسانیم. پیروز باشید.

امریکا

رفیق عزیز! (بدون نام)

دیسک های ارسالی رسید، از توجه و همکاریتان سپاسگزاریم. موفق باشید.

افغانستان

دوست گرامی آقای کاظم

نامه تان را دریافت کردیم از توجه تان به پیام فدایی سپاسگزاریم. ایمیل های جدید را برایتان ارسال کردیم. موفق باشید.

"تبلیغات رژیم بروشنی نشان می دهد که در میان جوانان و در صفوف دانشجویان، رجعت به سال های ۵۰ جهت درس گیری از حرکات بن بست شکنانه رفقای فدایی نه تنها کاملاً شکل گرفته، بلکه گرایشی در حال رشد است. بواقع نیز آن سال ها، سال های سبز رویش، سال های رشد و بارآوری بود که علیرغم اینکه نتایج اش با سلطه اپورتونسیسم بر جنبش به بیراهه رفت، بعنوان یکی از مهمترین دوران موفقیت کمونیست ها و جنبش انقلابی مردم ایران حاوی درس های فراموش ناشدنی می باشد."

تبلیغات رژیم بروشنی نشان می دهد که در میان جوانان و در صفوف دانشجویان، رجعت به سال های ۵۰ جهت درس گیری از حرکات بن بست شکنانه رفقای فدایی نه تنها کاملاً شکل گرفته، بلکه گرایشی در حال رشد است. بواقع نیز آن سال ها، سال های سبز رویش، سال های رشد و بارآوری بود که علیرغم اینکه نتایج اش با سلطه اپورتونسیسم بر جنبش به بیراهه رفت، بعنوان یکی از مهمترین دوران موفقیت کمونیست ها و جنبش انقلابی مردم ایران حاوی درس های فراموش ناشدنی می باشد.

واقعیت های زیادی و از جمله حوادث جاری در جامعه، بروشنی از پتانسیل اعتراضی وسیع توده های ستمدیده ایران حکایت می کند که در پشت سد دیکتاتوری مهار گردیده است. در چنین شرائطی، جوانان به عینه می بینند که فعالیت در چارچوب رژیم موجود، تحت عنوان "اصلاح" رژیم از درون جز اتلاف انرژی ثمره ای نداشته است. از این رو طبیعی ست که آنها بسوی اندیشه هایی که بر ضرورت سرنگونی دیکتاتوری تأکید داشته و راه این سرنگونی را تجربه کرده اند، سوق پیدا کنند. و باز هم از این رو طبیعی ست که امثال حجاریان ها از رشد این گرایش در میان جوانان دچار وحشت شوند. درست به همین دلیل است که بار دیگر "اندیشه های پاک پویان" آماج تحریف قرار گرفته و راه چریکهای فدائی خلق با ارائه دلایل پوچ، نادرست جلوه داده می شود.

البته این حقیقتی ست که بسیاری از نیروهائی که در صف مقابل حجاریان ها قرار دارند نیز مبلغ تبلیغات مشابهی بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه بوده اند. اما بحث با این نیروها در حوزه دیگری مطرح است. بحث با این طیف، در حوزه چگونگی متشکل شدن توده های ستمدیده ایران و در رأس آنها کارگران، برای مبارزه قاطع و یکپارچه بر علیه حجاریان ها و قوچانی ها و بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و بطور کلی دشمنان خود می باشد. در این مورد باید تأکید کرد که تجربه نشان داده که در برخورد با دیکتاتوری حاکم، رژیمی که جز زبان زور

پخش شود و مردم جرأت پیدا کنند که خود نیز به صحنه آیند؛ بویژه نسل جوانتر که که تجربه ضربات و هزینه های نسل های گذشته را ندارد." سعید حجاریان سپس می نویسد: "فی الواقع خلاصه این مثنی را در این شعر مشهور

دوران محمد رضا شاه بخوبی می توان عیان دید: توده ها باروتند، توده ها منتظر شعله شمعی هستند و این شمع، جز تبلیغ مسلحانه چیز دیگری نیست. اما این مثنی جز در موارد معدودی قرین موفقیت نبوده است. جز در کوبا و در بعضی از کشورهای آفریقائی جواب نداده است و تنها به پلیسی شدن و میلیتاریزه شدن رژیم های توتالیتر منتهی شده است.... در ایران نیز این مثنی، توفیقی نداشت." پس از این مقدمه چینی های حساب شده و بر خا غیرمستند و تحریف شده، حجاریان برای "رد" تجربیات گذشته، "تبلیغ مصلحانه" را پیشنهاد می کند و می نویسد: "در تبلیغ مصلحانه، فضای سیاسی، تفاوتی با حالت قبل ندارد، اما برای در هم شکستن آن از روش های مسالمت آمیز استفاده می شود."

مطالعه این اظهارات بروشنی نشان می دهد که با شکست آنچه که به "جنبش اصلاحات" در جمهوری اسلامی معروف شده بود- در شرائطی که همگان به عینه می بینند که اصلاح جمهوری اسلامی از درون، همانطور که کمونیست های انقلابی از آغاز می گفتند، افسانه ای بیش نیست- طراحان تز "اصلاح طلبی" به تلاش دیگری برای قبولاندن تز عوامفربانه خود دست زده اند. آنها با پذیرش و تأکید روی این امر که بسیاری از مردم و بویژه جوانانی که در سال های اول روی کار آمدن خاتمی تحت تأثیر تبلیغات ریاکارانه امثال حجاریان قرار گرفته بودند، ولی حال سرخورده از اشتباهات قبلی، در جستجوی راه جدیدی برای مقابله با جمهوری اسلامی می باشند و با گوشزد کردن این امر که چنین جوانانی بطور طبیعی در جستجوهای خود برای یافتن راهی بمنظور تغییر شرایط نکبت بار موجود بسوی اندیشه ها و روش های بن بست شکنانه ای روی خواهند آورد که اندیشمندان چریکهای فدائی در دهه ۵۰ مطرح کردند، می کوشند تا با تحریف دستاوردهای آن مبارزات و نشان دادن عدم موفقیت آن مبارزات و اینکه گویا "جواب" ندادند(!)، جوانان و دانشجویان انقلابی را بسوی فعالیت های مسالمت آمیز سوق دهند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

توضیح: آنچه که در زیر می خوانید متن سخنرانی ای است که در تاریخ ۵ سپتامبر سال جاری توسط رفیق چنگیز قبادی از سوی چریکهای فدایی خلق ایران، در "پل تاک" ارائه گردید. این سخنرانی به مناسبت گرامیداشت یاد جاوید جانباختگان قتل عام سال ۶۷، انجام گرفت. پیام فدایی، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشها از گفتار به نوشتار در آورده و بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد.

قتل عام زندانیان سیاسی:

انگیزه ها و دلایل

با این مضمون که پدر بزرگوار حضرت امام مد ظله العالی: پس از عرض سلام آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت عالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سوال مطرح کردند:

۱. آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟

۲. آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟

۳. در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضایی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلا عمل کنند.

امضا: فرزند شما، احمد

خمینی جلال در پاسخ به این سوال می نویسد:

بسمه تعالی

در تمام موارد فوق هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریرا دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد، همان مورد نظر است. روح الله الموسوی الخمینی

نکته وحشتناکی که در رابطه با این نامه وجود دارد اینست که این نامه و جوابهای رد و بدل شده اون فاقد تاریخند و ببینید که چه جوری براساس یک دستورالعمل بی تاریخ، جوخه های مرگ حکومت به

متن اون در کتاب خاطرات منتظری هم اومده. خمینی در این نامه که من قسمت هائیش رو براتون می خونم، با بیشر می هر چه تمامتر، اونطور که در شأن جلالان ضد خلقی حاکم است، ضمن "مهدور الدم" خواندن مخالفین نظام، هر گونه "رحم" به اسرای در بند رو نشانه "ساده اندیشی" دونست. در نامه خمینی دژخیم پس از حمله به گروه های مخالف رژیم آمده:

.... کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان، حجت الاسلام نیری دامه افاضانه قاضی شرع و آقای اشراقی (دادستان وقت) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد، گرچه احتیاط در اجماع است. و همینطور در زندانهای مراکز استان کشور، آئی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربان ساده اندیشی ست، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی ست. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را طلب نمائید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند "اشداء علی الکفار" باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می باشد. والسلام، روح الله الموسوی الخمینی

در خاطرات منتظری اینطور آمده که پس از صدور این حکم وحشیانه، احمد خمینی برای از بین بردن هرگونه ابهام سوالاتی رو از پدرش مطرح می کنه

با سلام خدمت همه عزیزان، اجازه بدهید که در ابتدا از همه دوستان و رفقای که امشب با حضور خودشون امکان برگزاری این جلسه رو دادن تشکر کنم و همچنین از رفقای دست اندر کار این اتاق هم که با زحماتشون این فرصت رو برای گفتگو با شما عزیزان به من دادن قدردانی کنم.

همونطور که می دونین، موضوع صحبت امشب بر سر فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی و انگیزه ها و دلایلی ست که رژیم جنایتکار و سرکوبگر جمهوری اسلامی را واداشت تا برای حفظ نظام استثمارگرانه حاکم در اون مقطع چنین حمام خونی را در مملکت ما براه بیاندازه و آن چنان جنایتی رو سازمان بده که در تاریخ معاصر کشور ما نمونه اش کمتر دیده شده. جنایتی که با وجود گذشت ۱۶ سال، هنوز هم ابعادش و جزئیاتش روشن نشده و به این اعتبار خواست تحقیق و پیگرد و مجازات عاملان این جنایت یعنی سران سرکوبگر جمهوری اسلامی به یک خواست فراموش نشدنی مردم ما و بویژه خانواده های قربانیان این قتل عام تبدیل شده.

هجوم به زندانیان سیاسی، یک هجوم سیستماتیک و سراسری بود که نخستین مراحل اون از چند روز پس از پذیرش خفت بار آتش بس در جنگ ایران و عراق توسط سران جمهوری اسلامی شروع شد و در اون مقطع، خمینی مزدور، رهبر دژخیمان جمهوری اسلامی با صدور نامه ای، خود رأسا دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی کمونیست و مبارز رو صادر کرد. این نامه سالها بعد در اثر تشدید تضادهای درونی بین باندهای حکومتی به بیرون درز پیدا کرد و

دستور رهبر جمهوری اسلامی به راه افتادن و در جریان راه انداختن یک حمام خون، یک چنین جنایاتی رو در حق بهترین و پاکترین فرزندان مردم ما، یعنی کمونیستها و مبارزین مترقی و پیشرو مرتکب شده اند، جنایاتی که همانطور که پیش تر اشاره کردم در تاریخ معاصر ما سابقه نداشت. قتل عام سال ۶۷ یکبار دیگر نشان داد که وقتی مصالح نظام استعمارگرانه حاکم یعنی بورژوازی وابسته در میان باشه، جمهوری اسلامی و به طور مشخص

رهبران رژیم چه قاطعیت ضدحلقی رو به نمایش می گذارند. قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی سند روشن و صریح دیگری بود که نشان می داد، اعمال قهر و خشونت و حکومت سرنیزه و در یک کلام دیکتاتوری عریان، روبروای ذاتی نظام

سرمایه داری حاکم بر ایران و هرجا که مصالح نظامی ایجاد کنه، رژیمهای حاکم از اعمال هیچ جنایتی منجمله کشتن هزاران زندانی سیاسی برای حفظ این نظام خودداری نمی کنند.

به این ترتیب مطابق دستور خمینی جلا، مزدوران رژیم به سیاهچالهای سراسر کشور یورش بردند و پس از ترتیب دادن بیدادگاههای فرمایشی ای که اکثرا بیش از ۲-۳ دقیقه طول نمی کشید، زندانیان سیاسی قهرمان رو دسته دسته و در خفا اعدام کردند. در ظرف تنها چند هفته هزاران تن از کمونیستها و مبارزین در بند، در شهرهای کشور از تهران و اصفهان و همدان گرفته تا کرمانشاه و کرج و سنندج به وحشیانه ترین شکلی اعدام شدند و اجساد اونها اکثرا در گورهای دستجمعی بی نام و نشان دفن شد. در اوین، گوهردشت، قزل حصار، دیزل آباد کرمانشاه، عادل آباد شیراز و سایر سیاهچالهای رژیم، مقامات حکومت ضمن قطع ملاقات زندانیان سیاسی، آنها را به زیر شکنجه بردن و یا به انفرادی انتقال دادن و وحشیانه به آزار و ضرب و شتم آنها پرداختن و سپس با گرفتن وصیتنامه گروه گروه آنها را اعدام کردند.

نکنه وحشتناک دیگه اینکه، در میان اعدامی ها بودند بسیاری که دوره محکومیت شون تمام شده بود و سالها بود که به خاطر آنکه در مقابل خواست رژیم مبنی بر اعلام انزجار و قبول مصاحبه مقاومت کرده بودن و به اصطلاح ملی کشی می کردند. مزدوران جمهوری اسلامی در قصابی زندانیان سیاسی از هیچ جنایتی رویگردانی نکردند. جایی که چوبه های دار

پاسخگوی تعداد زندانیان نبود، بعضا بندهایی را به آتش کشیدند و اسرا رو زنده زنده سوزاندند.

مزدوران رژیم در خارج از زندان هم، به خانه فعالین سیاسی و یا زندانیان سیاسی آزاد شده یورش بردند و آنها را دوباره دستگیر و بلافاصله به جوخه های اعدام سپردند. در شهرهای کردستان دژخیمان حتی به "تسلیمی ها" نیز رحم نکردند و موج اعدامها حتی آنهایی که مبارزه سیاسی رو از سالها قبل کنار گذاشته

"قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی سند روشن و صریح دیگری بود که نشان می داد، اعمال قهر و خشونت و حکومت سرنیزه و در یک کلام دیکتاتوری عریان، روبروای ذاتی نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و هرجا که مصالح نظام ایجاد کنه، رژیمهای حاکم از اعمال هیچ جنایتی منجمله کشتن هزاران زندانی سیاسی برای حفظ این نظام خودداری نمی کنند."

بودن را هم دربرگرفت. کشتار زندانیان سیاسی با فشار و آزار و اذیت خانواده های مقاوم و دلیر زندانیان در خارج از زندانها همراه بود. بستگان و خانواده های نگران زندانیان سیاسی که با قطع ملاقاتها هیچگونه خبری از جگرگوشه گان شان نداشتند و در گرما و سرما در مقابل سیاهچالها به امید کسب خبری از عزیزانشون جمع می شدند، در معرض انواع بی حرمتی ها، تهدیدها و اعمال فشارها از طرف مزدوران رژیم قرار گرفتند. جمهوری اسلامی برای خرد کردن روحیه خانواده های دلیر و گرفتن زهر چشم از مردم از اعمال هیچگونه جنایتی در حق آنها خودداری نمی کرد. در کوران اعدامها در طی مدت چند روز، مزدوران حکومت در مقابل مراجعات مکرر پدر و مادر اسراء، روزانه دهها کیف و ساک دستی رو به همراه خبر اعدام جگرگوشه گان آنها به خانواده ها می داد و به آنها اخطار می کرد که نه سیاه ببوشند، نه عزاداری کنند. و خانواده ها را تهدید می کردند که نباید بگویند فرزندانشان اعدام شدند. سیاست جمهوری اسلامی در اعدامهای سال ۶۷ براین مبنا استوار شده بود که نمی خواست تا عموم مردم در سطح جامعه از جنایات حکومت برعلیه زندانیان و خانواده های آنها آگاه بشوند و به این ترتیب نمی خواست تا غلیان خشم عمومی را باعث بشود. با وجود این سیاست مخفی کاری، در برخی موارد هم برای اذیت و آزار بیشتر خانواده ها، قطعات خونی لباسهای قربانیان را شبانه به خانه زندانیان می انداختند. یک مورد دیگر از رفتار جانپان رژیم در این زمینه مربوط به یکی از پیشمرگان خلق کرد می شد که ماهها قبل از موج اعدامهای تابستان ۶۷ توسط مزدوران جمهوری اسلامی در اطراف سقز

به اسارت گرفته شده بود. در کوران اعدامها، دژخیمان جمهوری اسلامی جسد نیمه جان این پیشمرگ رو در حالی به خانواده اش تحویل دادند که پشت او را برای گرفتن اعتراف با اتوی برقی سوزانده بودن، ناخن های هر دو دست او را کشیده بودن و علاوه بر این، آثار زخمهای عمیق و کهنه در قسمت کف پا و زانوان این مبارز به چشم می خورد. شدت جراحات بحدی بود که او قدرت حرف زدن را از دست داده بود. و یا توی کنگاور هم در یک مورد دیگه، مزدوران

جمهوری اسلامی در حالی که ۲ مبارز رو با صورت های پوشیده در ملاء عام به دار آویخته بودند، اجساد بیجان اونها رو در مقابل چشمان شگفت زده مردم پائین کشیده و جلوی مردم اونها رو گلوله باران کردند.

به این ترتیب جمهوری اسلامی با یورش وحشیانه به سیاهچالها و اعدام دسته دسته زندانیان سیاسی، در واقع زندانها رو از کمونیست ها و مبارزین تخلیه کرد و سعی کرد تا معادله "زندانیان سیاسی" رو با حذف فیزیکی اونها از میون برداره. وسعت اعدامها بحدی بود که در بعضی از زندانها و از جمله در بندر انزلی، برازجان، لاهیجان و کرمانشاه تقریبا زندانی سیاسی ای باقی نموند. در بروجرد بعد از خاتمه قتل عام، در یکی از سیاه چالها که زمانی صدها زندانی در آن نگاهداری می شد، تنها ۸ نفر باقی ماندند. مدت زمانی بعد و هنگامی که گورستانهای دست جمعی بی نام و نشان و کم عمق در اثر سیلابهای پاییزی کشف شد، زمانی که در خاوران سگهای ولگرد محل دفن دستجمعی اجساد قربانیان رو کشف کردند، گوشه هائی از عمق دناات و جنایات سردمداران تبهکار جمهوری



اسلامی در قتل عام تابستان ۶۷ از پس پرده بیرون افتاد و در معرض قضاوت افکار عمومی قرار گرفت.

امروز گرچه محاسبه دقیق تعداد جانباختگان فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی هنوز میسر نشده، اما با توجه به آمار و ارقامی که در خاطرات منتشره از سوی برخی از بازماندگان این فاجعه منعکس شده، معلوم می شه که در جریان این حمام خون، چیزی

این رژیم هم، از روز اول به قدرت رسیدنش در جهت حفظ نظام اقتصادی - اجتماعی موجود با دستگاه سرکوب عریض و طولی بوده که اعمال قهر و خشونت عریان اساس اون رو تشکیل می داده و جمهوری اسلامی اعمال خودش را همواره با قوانین ارتجاعی و اسلامی تئوریزه کرده. قتل عام هزاران تن از زندانیان سیاسی در سال ۶۷ قبل از هرچیز ناشی از نیاز نظام و طبقه حاکم در آن برهه بود و رژیم جمهوری اسلامی به عنوان نگهبان منافع طبقه حاکم و حافظ نظام

ضد خلقی موجود با وحشیگری تمام در جهت پاسخ به این نیاز گام برداشت. اما برای اینکه ببینیم به طور مشخص این نیاز چه بود و چه عواملی باعث شدند تا در آن برهه مشخص، ضرورت چنان کشتاری مطرح بشه، باید به وضع جامعه در آن سالها نگاهی بیاندازیم.

هجوم سیستماتیک به زندانیان سیاسی عملاً بعد از قبول آتش بس در جنگ ارتجاعی ایران و عراق آغاز شد. رژیم جمهوری اسلامی تا اون مقطع به مدت ۸

سال در شیپور یک جنگ ویرانگر که عمده منافعش به امپریالیستها می رسید (البته بازهم با لفافه "اسلام" و "فتح کربلا" و "صدور انقلاب اسلامی") دمیده بود. جنگی که در جریان آن، زندگی میلیون ها تن از مردم و به ویژه فرزندان کارگران و زحمتکشانش هر دو کشور به عنوان گوشت دم توپ در تنور جنگ سوزانده شده بود. جنگی که موجب ویرانی صدها شهر و روستا بر سر اهالی آن شده و صدها میلیارد دلار خسارت به اقتصاد دو کشور وارد کرده بود. اما در مقابل این خسارات و نابودی ها به برکت آتش بیاری جمهوری اسلامی در جنگ، در سطح جهانی تأمین کنندگان سلاح و مهمات جنگی دو طرف، یعنی انحصارات و دولتهای امپریالیستی میلیاردها دلار به جیب زده بودند و با ایجاد شرایط جنگی در منطقه به کار و بار تولیدات جنگی و محصولات نظامی خودشون برای سالها رونق دادند و شغل ایجاد کردند و کوشیدند تا به بهای مرگ و نابودی مردم ایران و عراق بر گوشه ای از بحران های اقتصادی خود فائق بیان. در عین حال که ۸ سال جنگ طلبی های رژیم جمهوری اسلامی، سرمایه داران زالوصفت را به بهای فقر و نیستی برای توده ها هرچه گردن کلفت تر و ثروتمند تر کرد.

در کشتار خلق عرب و کرد و ترکمن و چه در سرکوب اعتراضات مردمی و چه شکنجه کارگران و توده های محروم و یا در اعدامهای وحشیانه سال ۶۰ نشون داده که سران حکومت از چه قاطعیت و ظرفیت فوق العاده ای برای ارتکاب به جنایت و وحشیگری برخوردارند. از طرف دیگه این یک واقعیتیه که ما از بعد از قیام سال ۵۷ و سقوط شاه با حکومتی روبرو هستیم که همواره تلاش کرده با فریبکاری خودش رو نماینده "خدا" بر روی زمین جلوه بدهد و مدعی بشه که تمام



اعمال اش بر روی زمین، به منظور برقراری "عدل الهی" آسمانی است! این واقعیت باعث شده که کسانی درک خودشون از ماهیت جمهوری اسلامی را در همین حد، محدود نگه دارند و ریشه عملکردهای ضد خلقی و جنایات جمهوری اسلامی بر علیه کارگران و زحمتکشانش را ناشی از ویژگی ایدئولوژیک این رژیم قلمداد کنن. اما این کار، ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی و اینکه در پس لفافه های مذهبی، در روبروی این نظام منافع چه طبقه ای در حال تأمین شدن است رو لاپوشانی می کنه. زیر اسم "خدا" و "اسلام"، رژیم جمهوری اسلامی در حقیقت مشغول حفاظت و حراست از نظام استثمارگرانه ای است که در آن طبقه سرمایه داران زالوصفت وابسته به عنوان طبقه حاکم، با استثمار وحشیانه اکثریت مطلق این جامعه یعنی کارگران و توده های محروم و سرکوب وحشیانه هر مخالفی، ثروت اندوزی می کنند و از برکت وجود چنین نظام و مناسبات ضد خلقی ای، به بهای فقر و بیکاری و مذلت روزافزون توده های تحت ستم سوده های نجومی ای به جیب سرمایه داران وابسته و دولتها و نهادهای امپریالیستی سرریز می شه. جمهوری اسلامی نماینده سیاسی این طبقه و عامل اعمال دیکتاتوری این طبقه است. و تمامی عملکردهای

حدود ۱۸۰۰۰ زندانی سیاسی توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی اعدام شدند. آنها در واقع: **گورستانی چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است.....**

این شعر از شاعر آزاده خلق، شاملوست که تازه آن را در رابطه با کشتارهای سال ۶۰ گفته است.

ماهها پس از این جنایت سازمان یافته و پس از اینکه هزاران زندانی سیاسی قتل عام شدند، سران فریبکار جمهوری اسلامی در بهمن سال ۶۷ با بیشمرمی تمام، فرمان "عفو عمومی" زندانیان را صادر کردند. این "فرمان عفو" با توجه به اینکه زندانها از زندانی سیاسی تخلیه شده بود تاکتیکی بود که تنها در خدمت لاپوشانی کشتار زندانیان سیاسی قرار داشت. اما به راستی چرا سران جمهوری اسلامی در آن مقطع دست به چنین قضایی بی

رحمانه ای بر علیه زندانیان سیاسی زدند و چه اهدافی را از به راه انداختن آن حمام خون تعقیب می کردند؟ آیا کشتار زندانیان سیاسی صرفاً ناشی از خوی جنایت پیشگی و جلادمنشی مثنی آخوند قسی القلب بود که به خاطر اعتقاد به "مذهب" و "اسلام" چنین جنایتی را سازمان دادن و یا رژیم جمهوری اسلامی در واکنش به حمله نظامی مجاهدین و عملیات فروغ جاودان - که رژیم از آن به عنوان عملیات مرصاد نام می برد - به این قتل عام دست زد؟

تعمق و یافتن پاسخ به این سوالات از این نظر مهمه که ما امروز می بینیم، هستند جریانات و یا اشخاصی که در طول ۱۶ سال گذشته در توضیح چرانی قتل عام سال ۶۷ صرفاً به دلائل "سیاسی ایدئولوژیک" این کشتار یعنی ظاهراً اعتقادات اسلامی و مذهبی سازمان دهندگان این جنایت بسنده می کنند و یا از آن هم محدودتر، "قسی القلب" بودن یک مشت آخوند را عامل به راه افتادن چنین حمام خونی جا می زند. در این شکی نیست که برای سازمان دادن و اجرای جنایتی به این دهشتناکی و با این ابعاد، به وجود اشخاص شدیداً بی رحم و وحشی و قسی القلب نیاز هست و تاریخ حیات ننگین رژیم جمهوری اسلامی، از اولین روز به قدرت رسیدن این رژیم، چه

طرفداران سمینار پاریس که از گذشته آموخته اند که تغییر "رژیم استبدادی" باید با روشن شدن "رژیم جایگزین" توأم باشد پس بر "جمهوری دموکراتیک و لائیک" مبتنی بر "پلورالیسم" تأکید می کنند. شاید این هم نوعی درسگیری!! از گذشته باشد. اما همین نیروها که مدعی اند نمی خواهند "اشتباهات گذشته" را تکرار کنند، اتفاقاً یکی از مهمترین درس های قیام بهمن را نادیده می گیرند: تجربه این قیام به روشنی نشان داد که مسئله اصلی، نه تغییر شکل حکومتی از سلطنت به جمهوری، بلکه روشن نمودن محتوای واقعی حکومت جانشین و آگاهی بر این امر است که بدون نابودی قطعی نظام ظالمانه حاکم (سیستم سرمایه داری وابسته) آزادی و دموکراسی دست نیافتنی است و تغییر فلان شکل حکومتی و جایگزینی آن با شکل دیگر تا زمانیکه سیستم تغییری اساسی نکرده باشد جز به معنای تداوم دیکتاتوری در قالبی دیگر، معنائی نخواهد داشت.

اگر این کاملاً درست است که نیروئی که هدف خود را سرنگون ساختن جمهوری اسلامی قرار داده، الزاماً باید حکومت جایگزین را نیز روشن سازد. اما بدون روشن کردن بنیان های اقتصادی ئی که حکومت جایگزین بر اساس آن شکل خواهد گرفت ما با شکلی از حکومت فرضی مواجه ایم که تکیه گاهش معلوم نیست و به همین دلیل هم هیچ تضمینی جهت تحقق وعده هائی که در صورت قدرت گیری آن قرار است متحقق شوند وجود نخواهد داشت.

بنابراین اگر می خواهیم حکومت جایگزین جمهوری اسلامی، مثل هر حکومت دیگری، بر روی پایه های مناسبات اقتصادی - اجتماعی معینی ایستاده باشد باید با صراحت و شجاعت اعلام کنیم که این رژیم بر بنیاد چه مناسبات اقتصادی شکل گرفته و قرار است حافظ منافع چه طبقاتی باشد.

در شرایطی که نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم بر ایران سرمایه داری وابسته به امپریالیسم میباشد که کشور ما را به جزئی ارگانیک از نظام امپریالیستی جهان تبدیل کرده است، جمهوری خواهان ما باید روشن سازند که آیا قرار است جمهوری مورد نظر آنها بر بنیان همین نظام شکل بگیرد و به مثابه حافظ همین نظام ظالمانه هدایت ماشین دولتی را بر عهده گیرد یا نه بر عکس می خواهند جمهوری مورد نظرشان بر خرابه های این نظام انگلی شکل گرفته و تخریب کننده قطعی همه آن مناسبات و روابطی باشد که هر لحظه ظلم و ستم و استثمار را بازتولید می کند و در جهت ساختمان نظامی نوین وعادلانگام بردارد که هدف اصلی اش محو ستم و استثمار و کسب رهائی و سعادت انسان

توضیح: مطلبی که در زیر می خوانید قبلاً در نشریه آرش به چاپ رسیده است. نظر به اهمیت مباحث جاری در مورد جمهوری خواهی، "پیام فدایی" اقدام به انتشار آن می نماید.

جمهوری اما بر کدام پایه؟

فریبرز سنجری

بیشتر لفافه ای ست جهت همکاری با جناح های درونی رژیم مثل جمهوریخواهان "همایش برلین" که در جریان نشست خود در برلین حتی حاضر نشدند اقتضای انتخاباتی مجلس هفتم را تحریم نمایند. اینها در شرایط همسایه شدن امریکا با ایران در شرق و غرب کشور، مدعی اند که زیر پرچم جمهوری خواهی دارند خود را برای ورود به "بازیه های بزرگ" آماده میسازند و مثل گذشته نمیخواهند در "جوبیارهای کوچک" (۲) شنا کنند!! روشن است که مخاطب این سخنان قدرتهای امپریالیستی از جمله دولت امریکا میباشد که عربده های جنگ طلبانه اش فضای منطقه را اشیاع نموده است. اما در حال حاضر ظاهراً اینها سرنوشت خود را به تحولات درونی رژیم گره زده اند و از جمله به سیاستهای "جبهه مشارکت اسلامی" چشم بسته اند و روشن است که نیروئی که آینده اش را به تحولات درونی رژیم، آتم رژیم می که تا حد غیرقابل وصفی مورد نفرت و خشم توده هاست وابسته نماید، در عمل نشان میدهد که هنوز هم در همان "لجنزار" قبلی شنا میکند و تنها یاد گرفته است که روی اسب بازنده شرط بندی کند. بنابراین توسل به جمهوری خواهی این نیروها نیز تغییری در هویت و ماهیت واقعی آنها نمی دهد.

در این طیف همچنین کسانی قرار دارند که آقدر غلظت دموکراسی خواهی شان زیاد شده که حتی در طیف نیروهای سرکوبگر سلطنت طلب هم دنبال نیروهای دموکرات می گردند!! مثل طرفداران منشور ۸۱ که تحت عنوان اینکه باید پرچمدار جبهه آزادی و دموکراسی بوده و صرفاً بر جمهوری خواهی تأکید نمود، راه سازش با سلطنت طلبان را باز می گذارند. آنها در حالیکه خود را جمهوری خواه میدانند با تأکید بر امکان سازش و همکاری با سلطنت طلبان عملاً بر روی تناقض آشکار این دو مقوله به مثابه دو شکل کاملاً متفاوت حکومتی پرده میکشند.

در طیف جمهوری خواهان البته نیروهائی هم هستند که نمیخواهند "اشتباهات گذشته" را در "اشکال دیگر" تکرار کنند. این نیروها خواهان "برچیده" شدن جمهوری اسلامی و "استقرار و نهادینه شدن دموکراسی" در ایران می باشند. مثل

این روزها "جمهوری خواهی" در صفوف بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی ارج و منزلت ویژه ای یافته است و یکسری از نیروها البته با مواضع گوناگون سیاسی در تلاش اند تا زیر پوشش طرفداری از جمهوری هویت و تعین نوینی به خود بدهند. اما برافراشتن پرچم جمهوری کمک بزرگی به هویت یابی یک نیروی سیاسی نمی کند. اولاً: تاکنون غالب نیروهای مخالف جمهوری اسلامی با طرفداران سلطنت به مثابه نیروئی ماهیتاً سرکوبگر و متکی به امپریالیست ها مرزبندی روشن و مشخصی داشته اند. ثانیاً: سلطنت طلبان کماکان بخش کوچکی از مخالفین رژیم حاکم را تشکیل می دهند و اخیراً نیز تغییری در این وضع به وجود نیامده است که بتوان گفت برافراشتن پرچم جمهوری با توجیه لزوم مرزبندی مجدد با سلطنت طلبان انگیزه واقعی این نیروها را تشکیل می دهد. ثالثاً: خیلی از کسانی که امروز با "جمهوری خواهی" در صدد هویت دادن به خود برآمده اند پیش از این نیز بالاخره با هر درکی طرفدار نوعی جمهوری بوده اند. اما اگر هم به هر حال جمهوری خواهی را نوعی هویت در مقابل سلطنت طلبی بخوانیم مسئله مهمتر آن است که باید دید که چنین نیروهائی با جمهوری اسلامی چه مرزبندی برای خود قائل اند. از قرار تأکید بر "لائیک" و "دمکرات" بودن جمهوری مورد نظر تلاشی است در همین راستا؛ یعنی جهت مرزبندی با رژیم سرکوبگری که همه جنایات خود را زیر پوشش مذهب توجیه می نماید. اما واقعیت آن است که چنین مرزبندی ای تفاوت های محتوایی را روشن ننموده و صرفاً بر برخی اختلافات شکلی تأکید دارد.

در طیف نیروهای جمهوری خواه همانطور که گفته شد نیروهائی با مواضع گوناگون سیاسی قرار دارند در نتیجه برای جلوگیری از هرگونه خطای احتمالی باید تفاوت های غیرقابل انکار این نیروها را نیز مورد توجه قرار داد. در این طیف کسانی قرار دارند که آقدر زیادی!! جمهوریخواه هستند که حتی جناح های درونی "جمهوری اسلامی" یعنی "خودی" های رژیم "ولایت مطلقه فقیه" را نیز جزء طیف خود قرار میدهند و به همین دلیل هم جمهوریخواهی شان

قتل عام زندانیان سیاسی:

انگیزه ها...

(بقیه از صفحه ۶)

اما این جنگ در جریان تحولات خودش، مسائل دیگری رو هم برای حکومت به وجود آورده بود. در طول ۸ سال تداوم جنگ، هرگونه صدای آزادیخواهی و عدالت طلبی و حتی خواستههای بدیهی صنفی - سیاسی مردم به بهانه جنگ و اینکه کشور ما مورد حمله دشمن خارجی قرار داره به شدت سرکوب و در گلو خفه شده بود. در چنین شرایطی بدون شک قبول خفت بار شکست و بالتجیه پایان این جنگ مشکلات عدیده ای رو برای حکومت و نظام ایجاد می کرد. برای اینکه متوجه اهمیت این امر بشیم باید به یاد بیاریم که در سالهای اولیه حکومت جمهوری اسلامی، رژیم با توده هایی روبرو بود که برای رسیدن به خواست های سیاسی - اقتصادی خودشون، تجربه یک قیام پرشکوه رو در انبان داشتند و حکومت پهلوی را ساقط کردند. بیاد بیاریم که در آن سالها جمهوری اسلامی فریبکارانه خودش را مدافع خواست های توده ها و یک رژیم برآمده از انقلاب مردمی جا می زد و وعده می داد که خواستههای توده های انقلاب کرده را پاسخ خواهد داد. البته توده های انقلابی و معترض با مشاهده اعمال ضدخلفی جمهوری اسلامی چهره این رژیم را شناخته و در جریان اعتراضات خودشون نشون داده بودند که به این امر آگاهند که حکومت کنونی نیز فرقی با حکومت شاه نداره و به همین علت هرجا که فرصت می یافتند با شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر جنگ در جریان تظاهرات ضدجنگ، به ویژه در سالهای منتهی به پایان جنگ که تعداد بسیار زیادی از این تظاهرات ها انجام شد و وحشت مقامات رژیم را برانگیخت، آگاهی خود را به نمایش می گذاردند. رژیم جمهوری اسلامی با اذعان به موقعیت بحرانی خود کوشید تا از جنگ ۸ ساله در تمام سالها به عنوان دستاویزی برای خفه کردن صدای اعتراضی توده ها و سرکوب جنبش مقاومت مردم استفاده کنه. بدون شک پایان جنگ کابوس انفجار انبوه متراکم مطالبات توده ای را برعلیه حکومت نوید می داد. و نظام حاکم در خطر ضربه خوردن از جنبش انقلابی توده ها قرار داشت. در چنین شرایطی است که ما می بینیم شکست رژیم در جبهه های جنگ همزمان می شه با تعرض اون به جبهه انقلاب و

حاکم می باشند و از تجربه شکست قیام بهمین این درس خونین را با برجستگی مورد تأکید قرار میدهند که بدون نابودی نظام اقتصادی حاکم، بدون نابودی بوروکراسی و ارتش موجود؛ تغییر رژیم ها به برقراری آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی نمی انجامد. اگر نمی خواهیم تجربه سرنگونی سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی به مثابه رژیمی جنایتکارتر و سرکوبگر تر باز هم تکرار شود، باید بکشیم سرنگونی این رژیم به نابودی کل سیستم حاکم گره زده شود و مردم در طی مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، جهت نابودی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بپاخیزند. به امید آنروز.

پاورقی ها:

۱ و ۲) از سخنرانی بابک امیر خسروی در همایش برلین.

اوضاع سیاسی در آمریکا...

(بقیه از صفحه ۲۴)

او در صحن کنگره، نمایندگان سپاه پوست این نهاد بورژوازی را که یکی، یکی مخالفت خود را با نتیجه آن انتخابات اعلام می کردند و خواهان این بودند که یکی از سناتورها خواهان بازشمارش آرا گردد، سر جایشان می نشاند. جالب اینجاست که هیچکدام از سناتورهای سفید پوست و نژادپرست سنای آمریکا در پاسخ به این پیشنهاد اقدام نکرد. آل گور بی اعتنا به خواست میلیونها رأی دهنده آمریکائی برای اعتراض به نتایج انتخابات قلابی آمریکا صمیمیت خود را نسبت به خواست بورژوازی در آن مقطع را با حرف و عمل خود بیان می کرد. مایکل مور همه این صحنه ها را در فیلمش نشان می دهد ولی نمی گوید چرا آل گور چنان عمل کرد و مصالح کدام طبقه اجتماعی سبب گردید او سرافکنده نتیجه آن بازی را بپذیرد. و بیشتر از آن هم تلاش کند تا اعتراض مردم آمریکا را در حد توان خویش خاموش سازد. مایکل مور می گوید میان دو حزب عمده آمریکا در سیاست داخلی و خارجی تفاوت چندانی موجود نیست و هرچه زمان می گذرد این تفاوت های ناچیز نیز از میان می روند ولی او بی توجه به این حقیقت و آنچه خود چه در فیلم فانهایت ۹/۱۱ و چه در فیلم دیگرش به نام "راجر و من" (Roger and me) درباره شرایط کار و زندگی کارگران در آمریکا به صحنه آورد، نشان می دهد که هنوز به یکی از این احزاب یعنی دمکراتها امید بسته است. او نمی گوید که شرایط نابسامان فعلی محصول نظم کثافت زده سرمایه داری انحصاری و حاکمیت همین دو حزب به مثابه نمایندگان بورژوازی بر کارگران و تهی دستان و کلا جامعه آمریکا می باشد و بعنوان "راه حل"، انتخاب این حزب را پیشنهاد می کند.

ادامه دارد

باشد. اگر قرار بر حفظ همین نظام موجود که در ظالمانه بودنش کمتر کسی شک دارد باشد آنگاه جمهوری خواهان ما اولاً: نشان میدهند که باز هم دارند "اشتباهات گذشته" شان را به شکل دیگری تکرار میکنند و ثانیاً: باید با شرمندگی توضیح دهند که چگونه قرار است با حفظ نظام سرمایه داری وابسته در ایران، "حاکمیت مردم" و "آزادیهای بی قید و شرط" سیاسی و دهها مطالبه برحق دیگر متحقق گردد و اساساً چرا این نظام در طول حیات طولانی خود به برقراری دموکراسی تن نداد و به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب هر حرکت و خواست دمکراتیک برخاست؟ آیا تجربه سلطنت و جمهوری اسلامی به مثابه حافظین همین نظام به اندازه کافی گویا نیست؟!

در شرایطی که تجربه سالهای طولانی مبارزات مردم ما نشان داده که بدون سرنگونی سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته حاکم امکان برقراری دموکراسی و دستیابی به آزادی وجود ندارد، آنگاه باید دید که چرا جمهوریخواهان ما عملاً این تجربه خونین را نادیده گرفته و به این وسیله خاک به چشم مردم می پاشند.

واقعیت این است که با شکست سیاستهای فریبکارانه خاتمی که برخی از سردمداران رژیم از آن به عنوان "پروژه کلان اصلاحات" نام می بردند، کسانی که تا دیروز به معجزه این امامزاده چشم دوخته بودند و عملاً در همین بساط بازی می کردند، ناگهان خود را در میانه میدان شعارها و فریادهای اصلاح طلبانه و تبلیغ امکان پذیری اصلاح جمهوری اسلامی، خلع سلاح شده دیدند. پس با زیرکی ویژه خویش پرچم جمهوری را برافراشتند و هر دسته ای، این جمهوری را با صفتی مشخص نمود: از جمهوری "مطلوب عموم" تا جمهوری "لائیک" و "دمکرات" که قرار است به مثابه سلاحی آتشین!! از سنگر سرد و رسوای ماماشات طلبی های سابق دفاع نموده و راه را برای سازشکاریهای آینده هموار سازد.

جهت جلوگیری از هرگونه سوءتعبیر احتمالی، ضروری است تأکید کنم که البته نیروهای چپ رادیکال و انقلابی که هنوز بر باورها و آرمانهای سوسیالیستی خود تأکید دارند نیز خواهان استقرار جمهوری در فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند. اختلاف آنها با نیروهایی که بر شمرده شد، نه در این امر بلکه در این نکته است که آنها بنیاد و شالوده اقتصادی جمهوری مورد نظر خود را از توده ها پنهان نمی سازند. آنها علناً اعلام می کنند که خواهان نابودی قطعی نظام سرمایه داری وابسته

حال با توجه به این جمع بندی درباره انگیزه ها و اهداف جمهوری اسلامی از کشتار سال ۶۷، مایلیم به چند مساله جانبی هم که مکررا در حاشیه این قتل عام مطرح می شه، اشاره کنم. اولین مساله اینکه، هستند کسانی که قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ رو نتیجه عملیات نظامی بی نتیجه مجاهدین (فروغ جاویدان) و حمله آنها به غرب کشور می دونند و برای اثبات این ادعا، به هم زمانی این حمله، با اعدامها استناد می کنند. آنها این ایده غلط رو اشاعه می دهند که گویا اگر مجاهدین در آن مقطع به شهرهای ایران در نوار مرزی، در غرب کشور حمله نکرده بودند، رژیم هم چنین کشتاری رو سازمان نمی داد.

ببینید مسلما بررسی حرکت نظامی مجاهدین در آن مقطع - که برخلاف تبلیغات و ادعاهای بی پایه مجاهدین شکستش از قبل هم محرز بود- یک موقعیت دیگری رو می طلبه. اینکه مجاهدین بر اساس کدام برنامه ها و سیاستهای غیرانقلابی و با کدام چشم اندازهای غیرواقعی ای به این حمله انتحاری دست زدند هم، بحث امشب ما نیست ولی روی حرف من با کسانی است که در اثبات این ادعا که رژیم به خاطر حمله مجاهدین به زندانها یورش برد، نه تنها هیچ دلیل و مدرکی ارائه نمی دن بلکه تنها نشون میدن که تبلیغات دروغین خود جمهوری اسلامی رو در این زمینه باور کردن و به منافع طبقاتی و سیاستهایی که انگیزه جمهوری اسلامی در سازمان دادن این جنایت بود اصولا پرده ساتری می کشند. واقعیت اینه که جمهوری اسلامی در مورد قتل عام سال ۶۷ هم، همواره سعی کرده که با پوشاندن دستهای خونین خودش بار این جنایت سبوعانه را بر دوش مخالفین و در این مورد هم، حمله مجاهدین بیندازه و بنابراین تبلیغ این ایده که فروغ جاویدان مجاهدین باعث کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ شد از طرف هرکس که باشه تنها نشون می ده که این افراد در این زمینه خواسته یا ناخواسته تبلیغات رژیم رو باور کرده اند و این ایده هم در واقع به تطهیر رژیم ختم می شه. من توجه این دوستان را در این زمینه به خطرات هرچند محدود شاهدین زنده این قتل عام که در سالهای اخیر چاپ شده رجوع می دم. اگر ما به دقت، روند رویدادها و قضایای منتهی به قتل عام زندانیان را در این خطرات بررسی کنیم متوجه می شیم که اولاً نقل و انتقالات و مقدمات شروع اعمال فشار سیستماتیک به زندانیان در اوین و گوهر دشت از قبل از قبول آتش بس شروع شد و اصولا مساله چگونگی برخورد با هزاران انقلابی اسیر در دستان جمهوری

"حذف فیزیکی نسلی از کمونیستها و مبارزین اسیر - نسلی که در جریان قیام درخشان توده های انقلابی آبدیده شده بود، و تجربه کار توده ای، مهارت اتخاذ تاکتیک، هنر سازماندهی و چگونگی به عمل درآوردن تئوری رو آموخته بود- از طرف جمهوری اسلامی درست در شرایطی صورت گرفت که این رژیم از یک طرف امکان خیزش و انفجار جنبش توده ای و مطالبات متراکم مردم رو می دید و از طرف دیگه در هراس از این مساله می کوشید تا امکان تماس این نسل پیشرو را با توده های انقلابی و معترض در جامعه بگیره. چرا که می دانست یک توده سازمانیافته و متشکل و دارای رهبری انقلابی قادر به درهم ریختن بساط قدرت ضدحلقی رژیمه و جنبش سازمانیافته ست که قدرت به خطر انداختن منافع طبقات استثمارگرانه را خواهد داشت."

رنگارنگ و مصاحبه با این و با آن کارشناس مطرح می کرد که از نظر غرب "ثبات سیاسی" در ایران برای "تلاشهای بازسازی" در آن کشور "حائز اهمیت" است. بنابراین وقتی که ما مساله را از زاویه منافع طبقاتی بررسی کنیم متوجه می شویم که کشتار توصیف ناپذیر زندانیان سیاسی، اساسا در پاسخ به نیاز نظام سرمایه داری در ایران و در شرایط پس از جنگ صورت گرفت. حالا اگه بخوام حرفهای این قسمت رو یک جمع بندی ازش ارائه بدهم باید بگم که هدف طبقه حاکم و رژیم جمهوری اسلامی از این قتل عام این بود که اولاً در شرایط بحرانی پس از جنگ، جنبش انقلابی توده ها و مطالبات انباشته شده اونها رو برعلیه نظام سرکوب کنه، ثانیاً با این کشتار، ملزومات سیاسی و امنیتی "بازسازی" مورد نظر دولتهای امپریالیستی و سرمایه داران غارتگر بین المللی و ثبات و امنیت دلخواه آنها را برای سرمایه گذاری را تأمین کنه. به عبارت دیگر رژیم معضلی به نام وجود "هزاران زندانی سیاسی" که از سالها قبل حل اون در مقابلش قرار گرفته بود رو با پایان جنگ به این شکل حل کرد که به جای پاسخ به مساله، خود صورت مساله رو حذف کرد. و به این ترتیب "پاکسازی" زندانها از انقلابیون و مخالفین در خدمت "بازسازی" نظام بحرانی حاکم قرار گرفت. تمامی آن قساوت مزدوران جمهوری اسلامی در به راه انداختن این حمام خون و یا "قوانین اسلامی ای" که سران جمهوری اسلامی و شخص خمینی جلاذ قاطعانه در اجرای این جنایت به اونها استناد کردن، همه و همه برای تسهیل پیشبرد چنین سیاست و اهدافی به کار گرفته شد.

حکومت در این تعرض، سنگر مقدم این جبهه یعنی قلب پرشور زندانیان سیاسی رو نشونه می ره. رژیم در جریان این هجوم، با برپایی چوبه های دار نه تنها هزاران زندانی سیاسی را از دم تیغ گذروند، بلکه تلاش کرد تا با پراکندن بذر رعب و وحشت، روحیه مبارزاتی توده ها را سرکوب کنه و یک بار دیگه با نمایش دیکتاتوری عریان خودش نظام حاکم را از خطر بالقوه صدمه دیدن به دست جنبش اعتراضی توده ها حفاظت کنه. حذف فیزیکی نسلی از کمونیستها و مبارزین اسیر - نسلی که در جریان قیام درخشان توده های انقلابی آبدیده شده بود، و تجربه کار توده ای، مهارت اتخاذ تاکتیک، هنر سازماندهی و چگونگی به عمل درآوردن تئوری رو آموخته بود- از طرف جمهوری اسلامی درست در شرایطی صورت گرفت که این رژیم از یک طرف امکان خیزش و انفجار جنبش توده ای و مطالبات متراکم مردم رو می دید و از طرف دیگه در هراس از این مساله می کوشید تا امکان تماس این نسل پیشرو را با توده های انقلابی و معترض در جامعه بگیره. چرا که می دانست یک توده سازمانیافته و متشکل و دارای رهبری انقلابی قادر به درهم ریختن بساط قدرت ضدحلقی رژیمه و جنبش سازمانیافته ست که قدرت به خطر انداختن منافع طبقات استثمارگرانه را خواهد داشت.

کشتار زندانیان سیاسی که در چارچوب سرکوب بیرحمانه جنبش انقلابی پس از پایان جنگ صورت گرفت از یک زاویه مهم دیگر هم برای رژیم ضروری بود. واقعیت اینه که با پایان جنگ ضرورت بازسازی ضربات و ویرانی های ناشی از این جنگ طبیعتاً به اولویت طبقه حاکم، یعنی بورژوازی وابسته و رژیم حامی اون جمهوری اسلامی، تبدیل شده بود. از سوی دیگه سرمایه داران جهانخوار بین المللی و دول امپریالیستی که از قبل سالها جنگ و ویرانی حیات و هستی توده های محروم سودهای نجومی به جیب زده بودند، برای صدور سرمایه ها و کالاها و خدمات خودشون و ربودن قراردادهای عظیم اقتصادی به ویژه در صنعت نفت و گاز در دوران به اصطلاح بازسازی هم دندان تیز کرده بودند. اما سرمایه برای کارکرد خودش و برای غارت و استثمار، قبل از هرچیز احتیاج به "امنیت و ثبات" داره. بی دلیل نیست که در کوران اعدامها در شهریور ۶۷، می بینیم که چگونه وسائط ارتباط جمعی در غرب، با چشم بستن به روی جنایات بیکران جمهوری اسلامی در آن روزها مرتباً از "ضرورت برقراری ثبات و امنیت" در ایران و عراق دم می زند و "صدای امریکا" هر شب با پخش گزارشات



شدیدا دست به کار شدند و با نوشتن مقاله ها و سخنرانی هایی در اینجا و آنجا اینطور جلوه می دهند که گویا جنایات اتفاق افتاده در دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی مربوط به "دوره خاصی" بوده ، در زمان یک "رژیم" دیگر و توسط دارو دسته دیگر اتفاق افتاده و جمهوری اسلامی امروز، با جمهوری اسلامی ای که این جنایات و منجمله قتل عام هزاران تن از زندانیان سیاسی بی دفاع را مرتکب شده "فرق" دارد. این عده سپس با هر آنچه که از فریبکاری در چنته دارن تلاش می کنند تا این جنایات را امری که به "گذشته" تعلق دارد جلوه بدهند و بشیرمانه از مردم ما می خوان که "گذشته" را فراموش کنند. اینها سپس با برشمردن مضرات "خشونت" از مردم می خوان که سعی نکنن تا خشونت گذشته رو با خشونت جواب بدهند و در این باب همه روزه رساله ها می نویسند و سخنرانی ها به راه می اندازند.

واقعیت اینه که مردم ما مردمی هستند که به دلیل سلطه دیرین حکومتهای دیکتاتور و مطلق العنان بر جامعه ما در طول چندین دهه اخیر مظاهر بارز قربانیان خشونت سیستماتیک طبقات حاکم بوده اند، چه در زمان رژیم شاه و چه در زمان رژیم جمهوری اسلامی. و اتفاقا همین مردم به خاطر خواستهای عادلانه ای نظیر برقراری عدالت اجتماعی و آزادی و نیل به جامعه ای که برای اداره اون نیاز به اعمال خشونت نباشه تاکنون هزاران شهید داده اند. در نتیجه خواست امحاء خشونت و زمینه های بازتولید اون یک خواست دیرین توده های محروم ماست. اما اکثریت عالیجنابانی که امروز در لباس "اصلاح طلبی" و "خشونت ستیزی" برای کارگران و زحمتکشان ما فریبکارانه موعظه سرایی می کنند، همونهایی هستن که از نخستین روز به کار آمدن این رژیم پس از قیام ۵۷ در نقش وزیر و کارگزار و نظریه پرداز و رئیس زندان و... در جمهوری اسلامی ، در بازسازی ساواک و وزارت اطلاعات این رژیم، در تحکیم و گسترش ارگانهای سرکوب و اقتدار حکومت و حتی برخا در سرکوب مستقیم توده ها هرآنچه که در توان داشته اند را به کار برده اند و به این اعتبار دستاشون تا مرفق به خون توده ها و زندانیان سیاسی ما آغشته ست. اگر اینها لحظه ای در ادعاهای مخالفت با خشونت خود صداقت داشتند قبل از هر چیز می بایست به مبارزه ای واقعی با خشونت طلبی طبقه و رژیم حاکم بپردازند و در چنین صورتی در موضع سرنگونی انقلابی این رژیم دیکتاتورمنش قرار می گرفتند. ولی همانگونه که همه ما می دونیم چنین نیست. اینها نه تنها کمترین

"اکثریت عالیجنابانی که امروز در لباس "اصلاح طلبی" و "خشونت ستیزی" برای کارگران و زحمتکشان ما فریبکارانه موعظه سرایی می کنند، همونهایی هستن که از نخستین روز به کار آمدن این رژیم پس از قیام ۵۷ در نقش وزیر و کارگزار و نظریه پرداز و رئیس زندان و... در جمهوری اسلامی ، در بازسازی ساواک و وزارت اطلاعات این رژیم، در تحکیم و گسترش ارگانهای سرکوب و اقتدار حکومت و حتی برخا در سرکوب مستقیم توده ها هرآنچه که در توان داشته اند را به کار برده اند و به این اعتبار دستاشون تا مرفق به خون توده ها و زندانیان سیاسی ما آغشته ست. اگر اینها لحظه ای در ادعاهای مخالفت با خشونت خود صداقت داشتند قبل از هر چیز می بایست به مبارزه ای واقعی با خشونت طلبی طبقه و رژیم حاکم بپردازند و در چنین صورتی در موضع سرنگونی انقلابی این رژیم دیکتاتورمنش قرار می گرفتند."

در همین رابطه منتظری در خاطراتش می نویسه که در رابطه با کشتارها، "نیری" قاضی شرع اوین، اشرافی دادستان و رئیسی معاون دادستان و پورمحمدی نماینده اطلاعات را خواستم و گفتم "الان دهه محرم است یک مقدار دست نگهدارید، بعد به آنها گفتم اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها که در زندان شیطنت می کنند و تبلیغ و فعالیت دارند را مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید در این صورت لاقفل کسی نمی گوید کسی را که به ۵ سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است..."

بنابراین حتی رجوع به خود اظهارات منتظری یعنی شخصی که در تحکیم و تأسیس حکومت ضدخلقی جمهوری اسلامی نقش کلیدی رو ایفاء کرده هم نشون می ده که ایشون -که بعدا در چارچوب تضادهای درونی حکومت "خلع مقام" و از قدرت رانده شدند- تمام تلاشش این بوده که حل مساله زندانیان سیاسی با اتکاء به حذف فیزیکی هزاران تن از آنان، به گونه ای انجام بشه که در این زمینه "انتقادی" را متوجه رژیم ایشون نکنه!

یکی دیگه از مسائلی که در رابطه با قتل عام ۶۷ مطرحه عبارت از اینه که همانطور که می دونیم اخیرا جمعی از مرتجعین شناخته شده که اکثر اونها خودشان را از زمره "اصلاح طلبان" درون نظام می دونند در سالگرد کشتار سال ۶۷ به میدون آمدن و

اسلامی از حوالی سال ۶۴ معضل سران جمهوری اسلامی و یکی از مسائل مورد مجادله در بین جناحهای مختلف حکومت بوده. رژیم با وجود اعدامهای متناوب (گاه علنی و گاه در خفا) در سالهای ۶۰ سرانجام با هزاران زندانی سیاسی روبرو بود که روز به روز بر دامنه مقاومت آنها افزوده می شد و اگر به اسناد موجود نگاه کنید می بینید که تنها در بین سالهای ۶۵ تا ۶۷ اعتراضات متناوب و وسیعی حتی در شکل اعتصاب غذا در زندانها اتفاق افتاد و مطابق شواهد یکی از بازماندگان این کشتار وسیع، رفیق ر- پارسا در زندانی که ایشون بوده تنها در طول ۷ ماه از تابستان ۶۶ تا بهمن ۶۶، بند ملی کش ها در اوین سه بار دست به اعتصاب غذای ۵ روزه و ۷ روزه زد که حول محور آزادی بی قید و شرط شکل گرفت. او در مطلبی که زیر نام "تاریخ تابستان ۶۷ را هرگز فراموش نخواهد کرد" در مجله آرش شماره ۸۱ و ۸۲ می نویسه که "دامنه مبارزات زندانیان گسترش یافته و حتی بند ۶ نیز که زمانی نه چندان دور توابعین در آن حاکم بودند دست به اعتصاب غذا زده بود" به این ترتیب "از یک طرف زندانها به عرصه های مقاومت تبدیل شده بود و از طرف دیگر هم حکومت از آزادی زندانیان مبارز و مقاوم وحشت داشت". در خاطرات همین رفیق باز می خونیم که "در جریان اعتصاب غذای بند ملی کش ها در سال ۶۶ ، مهاجرانی از معاونین رده بالای حکومت در آن زمان به بند آنها رفته و "در اتاق ۲ با زندانیان به گفتگو نشست" و پس از آن نیز "گزارشی" را برای مقامات جمهوری اسلامی تهیه کرد که هنوز هم معلوم نیست چه تأثیری در تصمیم حکومت در اعدام زندانیان در سال ۶۷ داشته است. در خاطرات رفیق محمد هم -که در "پیام فدائی" چاپ شده- می خونیم که از عید ۶۶ پرسشنامه هایی رو در زندانها و از جمله اصفهان پخش کردند که با اون کار ، وضعیت زندانها و زندانی سیاسی رو دوباره ارزیابی کردند. اعزام هیأتهایی به نیابت از منتظری در آن سالها به زندانها نیز در این چارچوب قابل بررسیه. به رغم تصور بسیاری که با استناد به ادعاهای خود منتظری ادعا می کنند که او رویه "معتدل تری" برعلیه زندانها داشته و "مخالف" کشتار بود، باید توجه کنیم که اساس اختلاف او با سایر باندهای حکومتی نه بر سر "اعدام" و یا "عدم اعدام" قربانیان بلکه بر سر چگونگی "حل" مساله زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی به شکلی بوده که عواقب داخلی و خارجی کمتری برای نظام در برداشته باشه.

بنابراین، تفاوت در شمار کشتارها در طول دو رژیم، نه به خاطر ماهیت متضاد این دو حکومت بلکه در شرایط متفاوت زمامداری این حکومتها و وسعت جنبش مردمی ست که در مقابل هر یک از آنها قرار داشت. آنها هر دو، جنبشهای مردمی رو بی رحمانه سرکوب کردند. در برخورد با جنبش توده ها، جمهوری اسلامی در تداوم مأموریت سلف خودش یعنی رژیم شاه برای سرکوب جنبش مردمی آنچنان درنده خوبی و قساوتی رو به نمایش گذارد که قبل از آن در جامعه ما دیده نشده بود و در این راه از تمامی امکانات و تجارب به جا گذاشته شده از رژیم شاه نیز سود برد. به راستی با توجه به ماهیت و عملکرد رژیم ضدخلقی شاه اگر این حکومت در شرایط کنونی بر سرکار بود و جنبش وسیع توده ای هم برعلیه آن به پا خاسته بود مطمئنا به غیاز آن نمی کرد که خلف برحقش یعنی جمهوری اسلامی در این سالها و به ویژه در سال ۶۷ در جریان قتل عام زندانیان سیاسی بدان دست یازید.

و به عنوان حسن ختام، دوست دارم به یک نکته دیگه اشاره کنم و آن اینکه اگر ما به تاریخ معاصر کشور خودمان در حداقل چند دهه اخیر نگاهی بکنیم می بینیم که به دلیل وجود مناسبات اقتصادی وابسته، روینای سیاسی حاکم بر این مناسبات در جامعه ما به جز در یک سالهای بحرانی و هرج و مرج چیزی به جز یک دیکتاتوری مطلق العنان نبوده که جزئی ترین خواستها و مطالبات صلح آمیز توده ای را هم تاب نیاورده و با استفاده از وحشیانه ترین شیوه ها، جنبش آزادیخواهانه مردم ما رو سرکوب کرده و حکومتهایی که در طول این مدت سرکار بودن، صرفنظر از تمامی تفاوتهاشون با همدیگه، با زبانی به جز زبان شکنجه و زندان، زور و ارعاب و تهدید و خودشون صحبت نکرده اند. و این مساله واقعی است که مخالفین در مبارزاتشون به اون توجه کنن. کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی یکی از اسنادی است که این حقیقت رو یکبار دیگه نشون میدهد.

جمهوری اسلامی ۱۶ سال پیش با نشانه رفتن قلب زندانیان سیاسی آزاده و مبارز تلاش کرد تا حس و شور مخالفت با نظام رو در بین توده ها از بین بیره و سکوت قبرستان را توی جامعه ما ایجاد کنه. اما از آنجا که همیشه بین شدت سرکوب و کشتار انقلابیون و نیروی پیشاهنگ در جامعه ما از یکسو با ابعاد گسترش اعتراضات عمومی و سطح مبارزات توده ای یک رابطه مستقیم وجود داره، فاجعه کشتار سال ۶۷

"اگر ما به تاریخ معاصر کشور خودمان در حداقل چند دهه اخیر نگاهی بکنیم می بینیم که به دلیل وجود مناسبات اقتصادی وابسته، روینای سیاسی حاکم بر این مناسبات در جامعه ما به جز در یک سالهای بحرانی و هرج و مرج چیزی به جز یک دیکتاتوری مطلق العنان نبوده که جزئی ترین خواستها و مطالبات صلح آمیز توده ای را هم تاب نیاورده و با استفاده از وحشیانه ترین شیوه ها، جنبش آزادیخواهانه مردم ما رو سرکوب کرده و حکومتهایی که در طول این مدت سرکار بودن، صرفنظر از تمامی تفاوتهاشون با همدیگه، با زبانی به جز زبان شکنجه و زندان، زور و ارعاب و تهدید و اعدام با مخالفین خودشون صحبت نکرده اند. و این مساله واقعی است که مخالفین واقعی و پیگیر این نظام و رژیم ها باید در مبارزاتشون به اون توجه کنن. کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی یکی از اسنادی است که این حقیقت رو یکبار دیگه نشون میدهد."

داره ، اما اگر ما به شرایط متفاوتی که این دو حکومت سرکار بوده اند توجه کنیم ، اگر سطح جنبش انقلابی توده ها در این دو مقطع رو مورد توجه قرار بدیم و اگه عملکردهای دو رژیم را در مقاطع مختلف حکومتشان بررسی کنیم، آن وقت می بینیم که از زاویه شیوه برخورد به مخالفین - و تاکید می کنم شیوه برخورد به مخالفین و جنبش مردمی- هیچ تفاوت بنیادی بین دستگاههای سرکوب این دو حکومت نبوده. واقعیت اینه که شاه در مقایسه با جمهوری اسلامی با یک جنبش توده ای (تا البته سالهای ۵۷-۵۶) روبرو نبود. حکومت شاه با جنبشی از روشنفکران انقلابی و به طور برجسته چریکها و مجاهدین روبرو بود، به قول خودش ۱۰۰۰ و بعدا هم ۳۰۰۰ زندانی سیاسی داشت اما رژیم شاه ، ساواک جهنمی شاه در طول سالها از ارتکاب به هیچ جنایت، شکنجه و اعمال فشاری برعلیه مخالفینش خودداری نکرد و برای حفظ نظام و سرکوب انقلاب سینه بسیاری از آنها را هم با گلوله شکافت. در ثانی کسانی که با دیدن اوج جنایات رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی سعی می کنند دست تطهیر بر حکومت شاه بکشند مگه فراموش کرده اند که حکومت شاه هم هنگامی که با جنبش توده ای مواجه شد مثلا در ۱۷ شهریور و در میدان ژاله، مگر تردیدی در قتل عام تود ها به خودش راه داد؟ که حالا سلطنت طلبان بخواهند قیافه مظلوم به خودشون بگیرند.

مخالفتی با اعمال روزمره خشونت و دیکتاتوری عریان از طرف جمهوری اسلامی ندارند، بلکه می کوشند تا با فریب توده ها، زیر نام خشونت ستیزی، در واقع ترمزی در مقابل اعمال خشونت طبقات استثمارشونده در مقابل خشونت و قهر سازمان یافته طبقات استثمارگر بزنند. اینها در شرایطی در مدح خشونت گریزی داستان می سرایند که دیکتاتوری حاکم به طور روزمره جنبش های عادلانه و صلح آمیز توده ها رو به وحشیانه ترین وجهی به خاک و خون می کشه، در شرایطی این حرفها را می زنند که رژیم خواست دستمزد کارگران رو با گلوله پاسخ می ده، خواست دانشجویها برای آزادی بیان و آزادیهای سیاسی رو با شکنجه و تعذیر جواب می ده، قتلهای زنجیره ای سازمان می ده و در زندانهای جهنمی خودش با انواع و اقسام دستگاهها و تجهیزات شکنجه از انقلابیون و مبارزین پذیرایی می کنه. در چنین شرایطی زوزه های "اصلاح طلبان" ما در نقد "خشونت" بدون محکوم کردن عامل اصلی اعمال خشونت، کاریه که تنها برای ادامه وضع موجود و تلاش برای خلع سلاح ایدئولوژیک توده های خشمگین و به جان آمده از مظالم دیکتاتوری حاکم صورت می گیره.

در نتیجه وظیفه تمامی ماست که ضمن یادآوری تمامی جنایات جمهوری اسلامی و به ویژه کشتار وحشیانه انقلابیون اسیر در سال ۶۷، دست این قماش از فریبکاران رو که در عین دفاع و پاسداری از قهر ضدانقلابی طبقه حاکم می کوشند با نقد خشونت، کارگران و مردم محروم رو از واکنش نسبت به خشونت سیستماتیک دیکتاتوری حاکم بازدارند افشاء کنیم .

یک زاویه دیگری که به نظرم در رابطه با جنایت جمهوری اسلامی در قتل عام سال ۶۷ جا دارد به اون توجه کنیم مساله کمپینی است که سلطنت طلبان مرتجع به راه انداختن و در جریان اون می کوشند تا با اتکاء به عمق و گستردگی جنایات جمهوری اسلامی و از جمله استناد به کشتار هزاران زندانی سیاسی در سال ۶۷ مردم را فریب بدهند و با مقایسه جنایات رژیم های ضدخلقی جمهوری اسلامی و شاه ، سلطنت پهلوی رو تطهیر و در نتیجه مردم آگاه و مبارز ما رو به خاطر سرنگونی چنان رژیم ضدمردمی ای سرزنش کنند.

بدون شک با یک برخورد ساده می شه ضمن مقایسه صوری تعداد قربانیان جنبش مقاومت مردم ما در زمان حکومت ضدخلقی شاه با حاکمیت جمهوری اسلامی، یعنی کاری که سلطنت طلبان می کنند، ادعا کرد که حکومت شاه ماهیتا با جمهوری اسلامی فرق

ضمن تشکر از همه دوستان و رفقا به خاطر اینکه به صحبت‌هایم گوش کردید با شعری در بزرگداشت یاد جانباختگان قتل عام سال ۶۷ به صحبت‌هایم پایان می‌دهم. امیدوارم که کمی‌ها و کاستی‌های این بحث در قسمت سوال و جوابها و یا تبادل نظر با شما عزیزان برطرف بشه. ■

اراک و اسلام شهر و تهران زبانه کشید و لرزه بر اندام جمهوری اسلامی انداخت. در سالگرد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی یاد تمامی آن عزیزان و به ویژه کمونیست‌هایی رو که قلب مالامال از عشق اونها به مردم و مبارزه، با رگبار گلوله‌های هراس دژخیمان از هم شکافته شد، پاس داریم و مهمتر از اون بکوشیم تا ادامه دهنده صدیق راه آنها برای تحقق آزادی و کمونیسم باشیم.

نشون داد که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به رغم اعمال قدرت و قدرقدرت‌نمایی تا چه اندازه از خطر گسترش و انفجار مبارزات توده‌ای در هراس بود که خودش رو ناچار به سازمان دادن جنایتی به این دهشتناکی دید. به رغم تلاش رژیم برای نابودی هر مخالفتی با اتکاء به این قتل عام اما، چیزی نگذشت که موجی جدید از جنبش‌های توده‌ای قهرآمیز با شعارهای رسای مرگ بر جمهوری اسلامی از قزوین و

کیستند اینان؟

ساقه از کینه برگ‌ها با خشم سرریز و غنچه‌ها از عشق، آکنده!	کیستند این شرزگان شب شکن؟ این دلیران، شیرمردانند، رفیقان منند! لاله‌های بی‌شمار دشت ایران منند خون پاک میهن ویران و در بند منند نیک بنگر! بر فروغ چهره و چشمانشان بنگر: پهلوانان اوین و قصر رستمان گرد گوهر دشت آرشان دیزل آباد و وکیل آباد [قاصدان فصل رستن، لاله‌های سرخ]	ریشه در باروت ساقه از کینه برگ‌ها با خشم سرریز و غنچه‌ها از انفجار عشق، آکنده! کیستند اینان؟ کیستند این نامداران بلند، سرداران دلیر کینچنین نعره زنان، پرغوغا پنجه در پنجه مرگ افکنده نرد عشق می بازند! کیستند این بندیان سرفراز کیستند اینان که حتی چوبه‌های دار دژخیم پلید تاب آنان را نیست کیستند این رهنوردان دلیر
دیر هنگامی ست کاندرون بند و در خلوت‌گه شب‌ها و در دهلیز نامردان سیل مردان، بسته در زنجیر و با اندام خون آلود با جنون سفلیگان پست - این سگان هار و خونخوار زمانه - مثله گشته غرقه در خون می شوند - گویی از دریای خونی اینچنین حاکمان رذل راضی می شوند - دیر هنگامی ست در خلوت‌گه شب‌ها و در دهلیز نامردان سیل مردان در غل و زنجیر	نیک بنگر: ریشه در باروت	

خون چکان از دشنه جلاد
خون چکان از جوخه آتش
می سرایند شعرهای فتح فردا را:
جلاد مرگت باد!
ای خصم! ننگت باد!
ما طنین گرم صدها تیر در بندیم
کز چله سخت کمان فتح
به قلب قیر گونت نشان رفتیم
تا بسازیم دنیا را!
نظم تو نابود،
خلق پا برجاست!
با چشم های باز و با قلب هایی مملو از امید
از ورای میله های بند
می سرایند شعرهای فتح زیبا را
برای خلق در زنجیر...
کیستند اینان؟
این دلیران، شیر مردانند
رفیقان منند
لاله های بیشمار دشت ایران منند
خون پاک میهن ویران و دربند منند
همیشه اند اینان که می سوزند
لاله اند اینان که می رویند
ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از انفجار عشق، آکنده!
کیستند اینان؟

دیر وقتی ست، هر شبانگاه یا صبحگاهی
بسته در زنجیر و با اندام خون آلود
می غرند و از پژواک آنان
نیک بنگر!
لاله های سرخ می جوشند و می خوانند:
آه! ای میهن زخمی
ای اسیر دست خونخواران
ای سترگ افسانه ی دیرین
صدای انفجار قلب خونینت طنین انداز
و ما بر دامن این خاک در زنجیر
سفره های فجر گستریم
و از خون جوانت در تمام دشت
کینه پروردیم ...
سلام ما بر آنان باد
درودی کران خلق،
بر آنان باد
بر آنان کز نگاه سرخشان آتش،
وز فروغ چشمشان
ترکش فرومی ریخت!
یاد باد اسطوره این خفتگان سرخ
یاد باد آن شعله های شور جنگ و رزم
کز زبان ماشه گرم مسلسل ها
یا ز قلب آهنین پتک و از
برندگی ی داس
بر روان و جان خصم آویخت
یاد باد آن پایداری های جاویدان ...
سلام ما بر آنان باد
درودی کران خلق

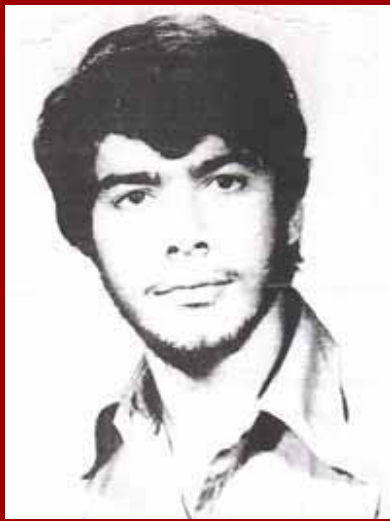
بر آنان باد!
اینک در تمام وسعت این خاک
بر فراز گورهای بیشمار مرگ
لاله های سرخ می جوشند
دیرگاهی ست کاندرون بند
در سیه چال های دشمن غدار
لاله ها رویداده از خون جوانمردان:
ریشه در باروت
ساقه از کینه
برگ ها با خشم سرریز و
غنچه ها از انفجار عشق، آکنده!
می رویند و می جوشند و می افتند اما
بذر پاک و زنده ی آنها
همچنان پوینده و سرکش
در ضمیر خاک می ماند
با نوید و انتظار رویشی دیگر
همچنان پوینده و سرکش!



گرامی باد خاطره سرخ تمامی شهدای خلق!

"صدای من این دیوارهای ضخیم را خواهد شکافت"

وصیت نامه رفیق شهید شهرام حسین خانی



رژیم ددمش جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۶ شهریور ماه سال ۱۳۶۲ رفیق مبارز شهرام حسین خانی را در زندان دیزل آباد کرمانشاه به جوخه اعدام سپرد. رفیق پرشور و ازجان گذشته ای که وجودش آکنده از عشق به کارگران و زحمتکشان و مالامال از کینه طبقاتی نسبت به دشمنان آنان بود و تا پای جان به آرمان های کمونیستی خود و به توده های محروم و ستمدیده خویش وفادار ماند. متن زیر، آخرین کلام اوست. این متن عینا از روی نسخه خطی وصیت نامه رفیق تایپ شده است.

به نام خلق

به نام زندگی سراپا مبارزه - به نام طبقه قهرمان پرولتاریا - به نام خلق - به نام پرچم خونین خون ما پیرهن کارگران - خون ما پیرهن دهقانان - خون ما پیرهن سربازان - خون پرچم خاک ایران.

من شهرام حسین خانی متولد ۱۳۴۰. در زندگی خویش سعی کردم که راه درست و حقیقی زندگی کردن را پیش بگیرم. من همواره سعی بر این داشتم ام که در این مدت زندگی از زیبایی ها و خوبی های زندگی استفاده کنم البته خوبی ها نه فقط شیرینی ها بلکه مجموع شکست ها و پیروزی ها، غم ها و شادی ها و

من در این مدت پس از طی و گذراندن بیشتر عمرم توانستم با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شوم. راه زلفنون و راه پرافتخار زندگی کردن (زندگی واقعی). من با مارکسیسم لنینیسم تا آنجا که توانستم عجین شدم و چه زیبا بود این زندگی با م - ل. و در این بین چریکهای فدایی خلق ایران را به عنوان یگانه پویندگان این راه یافتم. به این ترتیب با جهان بینی م - ل من موضوع مرگ و زندگی را حل کرده ام. از کسانی که این وصیت نامه را می خوانند می خواهم بدانند که وصیت من همانا زندگی من است.

خانواده خوب و عزیزم بدی هایم را به من ببخشید. مال یا اموال قابل ملاحظه هم ندارم که درباره اش صحبت کنم. من می دانم که صدای من این دیوارهای ضخیم را خواهد شکافت و صدای من به گوش کسانی که باید برسد خواهد رسید. خانواده عزیزم من سخن بسیاری برای گفتن دارم اما شما را راهنمایی می کنم به م - ل زیرا که تمام گفتنی ها در آن نهفته است. من تا آنجا که سعی کردم در آرمانم خیانت نکردم البته مجبور شدم عقب نشینی هایی بکنم آنها فقط و فقط برای اینکه بعدا بهتر مبارزه کنم ولی گویا دیگر فرصت من تمام شده است. پس از کسانی که توان مبارزه را دارند می خواهم که راه مرا ادامه دهند. باشد که مرگم چهره امپریالیسم و سگهای زنجیریش را سیاه تر و چهره پرولتاریا و خلق را گلگون تر کنم.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش.

پیروز باد قهر انقلابی در مصاف با قهر ضدانقلابی.

زنده باد انقلاب - نابود باد ضدانقلاب.

من به جریان پرشکوه زندگی پیوستم. پیروز باد خلق!!!

نابود باد سرمایه داری وابسته و سگهای زنجیری - نابود باد امپریالیسم

(شهرام)

حسن حسین خانی



به نقل از: ۱۹ بهمن (نشریه سیاسی - خبری چریکهای فدایی خلق ایران)
شماره ۲۲ - شهریور ماه ۱۳۸۳

"دولت ملی"!! در عراق را بهتر بشناسیم!

بابک آذر میر

بالاخره پس از گذشت حدود یکسال از اشغال عراق بوسیله آمریکا و متحدین اش، اداره عراق ظاهراً به دولتی عراقی واگذار شد. گرچه دولت اشغالگر آمریکا علیرغم این انتقال ظاهری قدرت، انکار نمی کند که هنوز هم در اکثر زمینه ها حرف آخر را فرماندهان آمریکائی می زنند. اما به هر حال در ظاهر امر، کشور عراق دولتی متشکل از عراقی ها دارد که خیلی از دولت های دیگر هم آن را به "رسمیت" شناخته اند.

از سوی دیگر با شکل گیری "دولت جدید" عراق و خروج پل برمر، مسئول آمریکائی عراق از این کشور، تبلیغات امپریالیستی می کوشند تا نقش نیروهای اشغالگر را در حد نیروئی که به سرنگونی دولت رژیم دیکتاتوری صدام کمک نموده و شرایط را جهت برقراری آزادی و دمکراسی در عراق آماده ساخته، جلوه دهند. اما بررسی سابقه افرادی که این دولت به اصطلاح ملی و یا عراقی را شکل می دهند، خود به خوبی گویای سناریوی ضدملی و ضد مردمی ای است که آمریکا برای مردم عراق در نظر گرفته است. دولت "ملی" کنونی عراق، دولتی دست نشانده و مجری اوامر آمریکاست که توسط آمریکا کنترل و هدایت شده و به تدریج خطوطی را به پیش می برد

که به وسیله دولت آمریکا دیکته گشته و حتی در زمان اجرا به وسیله آمریکا کنترل خواهند گشت.

نگاهی به سوابق افرادی که رسماً دولت جدید عراق را شکل داده اند به روشنی نشان می دهد که بسیاری از آنها اساساً مأمور سازمان های جاسوسی آمریکا بوده و این امر را حتی کتمان هم نمی کنند. برای نمونه نخست وزیر این دولت، یعنی "ایاد علاوی" کسی ست که برخی از مقامات آمریکائی به دلیل مخالفت شان با آنچه که توسط دارودسته بوش در عراق به پیش می برند، اخیراً سوابق همکاری او با سازمان جاسوسی آمریکا "سیا" را آشکار ساخته و روشن نموده اند که **جناب نخست وزیر کنونی عراق، حداقل از سال ۱۹۹۲ مأمور رسمی سازمان "سیا" بوده است.** جالب اینجاست که به دنبال این افشاگری، ایاد علاوی نه تنها در جهت تکذیب این امر برنیامد، بلکه برعکس با وقاحت خاص چنین مهره هائی اعلام کرد که همکاری او با سازمان "سیا" یکی از "افتخارات" زندگی اوست. علاوی مزدور حتی از این هم پیش تر رفت و گفت که "با ۱۵ سازمان اطلاعاتی بین المللی و منطقه ای همکاری داشته" است!؟

براستی که دنیای غربی ست! عضو "سیا" را مأمور تشکیل دولت می کنند و سپس نامبرده عضویت در این سازمان جهنمی و ضدخلقی را تأیید و به عنوان "افتخار" خود قلمداد می کند. و آنگاه باز هم فریبکاران در بوق و کرنا می دمند که در عراق "دولت ملی" بر سر کار آمده تا "آزادی" و "دمکراسی" اهدائی امپریالیسم آمریکا در عراق را جاری سازد. و اینگونه جلوه می دهند که گویا مردم هم حق تعیین سرنوشت خویش را بدست آورده اند!! البته سوابق "درخشنده" نخست وزیر آمریکائی عراق به همین جا ختم نمی گردد. در بستر رشد تضاد های درونی جناح های مختلف در خود آمریکا - که به طور مثال به رسوائی احمد چلیبی دامن زد - حال روشن شده است که در دوران به اصطلاح مبارزه با صدام حسین، یعنی زمانی که ایاد علاوی به کمک "سیا" تشکیلاتی به نام "**پیمان ملی عراق**" را سازمان داده بود، یکی از وظایف این تشکیلات **سیا ساخته، بمب گذاری در شهرها و ارگان های دولتی حزب بعث بوده است** و حال برخی از مقامات آمریکائی و از جمله "رابرت باشر" مأمور سابق "سیا"، خاطر نشان می کنند که یکی از این بمب ها در آن

زمان در یک اتوبوس مدرسه منفجر شده و منجر به مرگ تعدادی از دانش آموزان بیگناه گردیده و بمب دیگری که در یک سینما منفجر شده تعداد زیادی از مردم عادی را به هلاکت رسانده است.

در دنیای واقعی اگر بخواهیم تروریسم را تعریف کنیم، دقیقاً باید به همین اعمال جنایتکارانه ای که دارو دسته "پیمان ملی عراق" به رهبری "ایاد علاوی" و به دستور سازمان "سیا" انجام داده، رجوع کنیم. و حال آمریکا این پرچمدار "مبارزه بر علیه تروریسم" با ادعای این که "خطر" اصلی در جهان کنونی خطر "تروریسم" است، یک تروریست جنایتکار را در رأس "دولت" عراق نشانده و از آزادی و دمکراسی برای مردم عراق دم می زند.

براستی که هیچ چیز بهتر از پراتیک و جریان زندگی واقعی شعارهای فریبکارانه قدرت های امپریالیستی را به عینه در مقابل چشم مردم قرار نمی دهد!

آنچه در فوق بدان اشاره شد، تنها گوشه کوچکی از اوضاعی که در عراق می گذرد را نشان می دهد و با وضوح روشن می سازد که در شرایط سلطه امپریالیسم، چه کسانی عهده دار پیشبرد سیاست های ضدخلقی و امپریالیستی می شوند.

البته اگر به نوکران امپریالیسم در سراسر جهان نگاه کنیم، هیچیک در جنایت و ددمنشی و وقاحت و بیشرمی دست کمی از همین جناب ایاد علاوی ندارند. تروریستی که با وقاحت تمام، عضویت و همکاری "سیا"، سازمان جاسوسی آمریکا را جزء افتخارات خود اعلام کرده و دم از "مبارزه با تروریسم" نیز می زند! داستان ایاد علاوی البته سر دراز دارد.



اوضاع سیاسی در آمریکا

(نگاهی به فیلم "فانهایت ۹/۱۱" ساخته "مایکل مور")

غلام

شغل نبوده و اگر هم شغلی "ایجاد" می گردد با توجه به خصوصیت موقتی و دستمزدهای نازل، این گونه "شاغل" شدن، مساوی با پائین ماندن سطح زندگی و یا دست و پا زدن در شرایط فقر و فلاکت می باشد. در این "رونق"، کارگرانی که بر اثر بحران کارشان را از دست داده اند بر خلاف دورانهای گذشته که در بعضی مواقع، پس از سپری شدن یک موج بحران، درصد بالایی از کارگران بیکار شده به سر کارهای سابقشان برمی گشتند، شانس بازگشت به سر کارهای سابق را نداشته و عمدتاً در حوزه های دیگر با حرفه ای متفاوت و با شرایط بدتر به کار مشغول می گردند. در شغل جدید، طبیعتاً هم دستمزدها کمتر بوده و هم از

بحران اقتصادی مزمن سرمایه داری در آمریکا و جهان در دهه های اخیر، واقعیتی است که حتی از سوی خود اقتصاددانان بورژوازی نیز کمتر مورد انکار قرار گرفته است. یکی از ویژگیهای این بحران در دوران حاضر این است که اگر هم صحبتی از "رونق" و "پایان" بحران به میان می آید آنچه در این "رونق" با برجستگی تمام خودنمایی می کند رشد فقر و فلاکت و بیکاری بخش بزرگی از کارگران و تهی دستان می باشد. علاوه بر رشد بیکاری در میان کارگران، ما شاهدیم که هر روز بر تعداد کارگرانی که به رغم داشتن شغل، در فقر زندگی می کنند، نیز اضافه می شود. در حقیقت این "رونق" همراه با ایجاد کار و

مزایا دیگر خبری نخواهد بود. آنچه رشد می یابد شغل های نیمه وقت و قراردادی است. در این شغل ها سرمایه دار خود مستقیماً کارگر را استخدام نکرده بلکه میان کارگر و کارفرما، واسطه ای بنام بنگاه کاریابی قرار دارد که اغلب این بنگاه ها هم با غارت بخش دیگری از دستمزد کارگران، شرایط سخت تری را بر آنها تحمیل می کنند. بطور خلاصه کارفرما یا بنگاه کاریابی و نه کارگر درباره دستمزد و مزایای کارگر تصمیم می گیرند. در چنین اوضاعی به رقابتی (دردآور) در میان کارگران دامن زده می شود و در این شرایط که ارتش ذخیره کار دائماً در حال رشد است کارفرما فرصت می یابد شیره جان کارگران را تا قطره آخر بمکد. یکی دیگر از شاخص های دوران کنونی ضعیف شدن و نابودی تشکلات کارگری است که در دهه های اخیر شاهد آن بوده ایم.

در یک کلام ترجمه "رونق" یعنی تعرض همه جانبه سرمایه داران و دولت حامی منافع آنها به شرایط کار و معیشت کارگران و تهی دستان و یا سنگین تر شدن سایه شوم فقر و فلاکت بر زندگی آنها.



"دولت ملی"!! در عراق...

(بقیه از صفحه قبل)

اما از آنجا که ما در اینجا قصدمان از طرح این مسائل، کمک به درک و حل مسائل کشور خودمان می باشد، در نتیجه باید درس های این تجربه را مورد تأکید قرار داده و به کسانی که در ایران و یا حتی در اپوزیسیون رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، در جهت ایاد علاوی شدن روزشماری می کنند، این امر را گوشزد کنیم که البته برای اینکه کسی "ایاد علاوی" شود، صرف داشتن وقاحت و یا یک سلام و علیک!! ساده با فلان مأمور سفارت آمریکا کافی نیست. و حتی اگر دولت آمریکا و یا نوکر وفادارش، اسرائیل، جهت برپائی فلان برنامه تلویزیونی هم به فرد و یا جریانی مقداری پول داد، باز هم هنوز این "موفقیت" به معنای ایاد علاوی شدن نیست. بلکه این کار، تازه گام گذاشتن در آغاز راهی ست که به چنان سرانجامی، ختم می شود. پس

کسانی که به هر دلیلی فریب این جریان را خورده اند، نیز بهتر است به فرجام ننگین این راه بیندیشند. آنهایی که قصد دارند در شرائط سیاسی ای نظیر اوضاع عراق - در به اصطلاح چنین سناریو سیاهی - نقشی اینچنینی ایفا کنند، باید بدانند که برای اینکه فردی در جریان همکاری با آمریکا و یا سازمان "سیا" به درجه ایاد علاوی برسد، نه تنها بمب گذاری در سینماها و مدارس و یا هر جنایت دیگری از این دست از ملزومات این امر است، بلکه باید توانائی و جسارت این را هم داشته باشند که جنایت و ددمنشی را به زیر دستان خود نیز آموزش دهند. جهت روشن تر کردن این مساله، بهتر است تا خواننده را به خبری رجوع دهیم که نشریه استرالیائی "سیدنی مورینگ هرالد" در اواسط ژوئیه امسال درج نموده است.

به گزارش این نشریه، ایاد علاوی یعنی نخست وزیر حکومت موقت عراق، چند روز پیش از قرار

گرفتن در این مقام، در مرکز امنیتی "العماریه" بغداد، با دستان خودش ۶ قربانی که متهم به "شورش" بر علیه نیروهای اشغالگر آمریکائی در عراق شده بودند را با شلیک گلوله به مغزشان کشته است. بر اساس گزارش این نشریه، علاوی با ارتکاب به این جنایت قصد داشته تا شیوه برخورد کسانی که بر علیه "نظم نوین" امریکا به اعتراض برخاسته اند را به نیروهای امنیتی و پلیس عراق "آموزش" دهد.

البته ممکن است که وحشتناک بودن این واقعه، کسانی را نسبت به صحت آن به شک اندازد. به خصوص که دفتر ایاد علاوی نیز این خبر را تکذیب کرده و گفته که "علاوی" مسلح نبوده است!! اما نشریه استرالیائی فوق الذکر در گزارش خود تأکید می کند که دست کم ۱۲ پلیس عراقی و ۴ آمریکائی که محافظان علاوی بوده اند، از شاهدان این جنایت می باشند. و مهمتر از همه این که "فتاح النقیب"

وزیر کشور عراق نیز در این صحنه حضور داشته و "قاطعیت" و "جسارت" علاوی را به او تبریک گفته است.

این که ایاد علاوی در طول خدمات جنایتکارانه اش به آمریکا و سازمان "سیا" چند نفر را کشته به واقع مساله اصلی نیست. در شرائطی که خود آمریکائی ها در زندان ابوغریب چنان جنایاتی را در شکنجه و تجاوز و کشتار قربانیان خویش به نمایش گذارده اند، از نوکران آنها انتظاری بیش از این را نمی توان داشت. اما مساله اصلی درک این واقعیت است که جنایاتی که به نام آزادی و دمکراسی از سوی آمریکا در عراق تبلیغ می شود، جز به وسیله چنین جنایتکارانی پیاده نخواهد شد. پس بهتر است آنهایی که جهت رهائی از چنگال جمهوری اسلامی به آمریکا و "کمک های" او چشم دوخته اند، کمی بیشتر به آنچه در عراق می گذرد، توجه کنند.

در چنین شرایطی حمله به عراق و اشغال آن به عنوان جزئی از کارزار استراتژیکی عظیم جهانی آمریکا مشکلات عدیده ای برای بورژوازی امپریالیستی این کشور ایجاد کرده است. این حمله و اشغال قرار بود تا بخشاً نقش داروی مسکن را برای اقتصاد بیمار آمریکا بازی کند. بر خلاف این، امروز شاهد نارضایتی و گلایه بخش بزرگی از بورژوازی غارتگر آمریکا با چگونگی روند امور در عراق هستیم.^۱ تجاوزگری ای که هدف از آن تأمین هژمونی و منافع دراز مدت آمریکا در جهان سرمایه داری است به درد سر بزرگی برای بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان مبدل گردیده است.

در چنین اوضاعی شاهد رویگردانی روزافزون مردم آمریکا از سیاست اشغال عراق و ادامه جنگ در این کشور هستیم - مردم و بویژه کارگران و زحمتکشانی که خود در کنار خلق های جهان شرایط کار و زندگی شان آماج این جنگ می باشد، جنگی که برای "مهار" رقابت های میان قدرت های جهانی تدارک دیده شده است. جنگ در دو کشور افغانستان و عراق به بهانه "مبارزه با تروریسم" جزئی از استراتژی امپریالیست های آمریکائی، موسوم به "استراتژی امنیت ملی"، است که دولت آمریکا با پیشبرد آن درصدد تقویت مواضع اقتصادی و سیاسی خویش در سطح بین المللی و پس زدن سایر رقبای امپریالیست خود می باشد.

بر زمینه های فوق الذکر است که ما می بینیم که امروز در صحنه سیاسی آمریکا مخالفت با جنگ و اشغال عراق به گرایش فزاینده و رو به رشد تبدیل شده است. البته در اردوی "مخالفین"، بخش بزرگی از طبقه حاکم قرار دارند که نه مخالف جنگ و اشغال عراق و استراتژی جهانی آمریکا، بلکه ناراضی از چگونگی کنترل و اداره این جنگ می باشند. آنها از روند قضایا و رشد مشکلات این کشور در مسئله عراق نگران هستند و نظرشان این است که "تکروی های" دولت کنونی به پیشرفت استراتژی کلان و دراز مدت آمریکا ضربه وارد ساخته است. در همین رابطه اخیراً بیانیه ای، معروف به "بیانه ۲۴ نفر"، در آمریکا منتشر شد که امضای ۲۴ تن از مقامات نظامی و سیاسی سابق آمریکا - چه جمهوریخواه و چه دمکرات - در زیر آن قرار دارد. افراد فوق، امروز در نهادهای مشخص سیاسی به ظاهر مستقل از دولت مشغول به کار هستند. این بیانیه بطور آشکاری خواهان خلع ید از دولت جورج بوش گردیده و سرمایه داران بزرگی مانند جورج سورو

Gorge Soro را مورد حمله قرار داده که چرا ۱۰ میلیون دلار از سرمایه شخصی خود را در کمپین تبلیغاتی - انتخاباتی جاری در تقابل با جورج بوش، بکار گرفته است. مورد دیگر، چرخش "یالی لاکوسا" از "جنرال موتورز" است که آشکارا پشت سر "جان کری" قرار گرفته است. این سرمایه داران متنفذ یک سال پیش عموماً هیچ مخالفتی با سیاست یک جانبه دولت بوش نداشتند.

رسانه های انحصاری آمریکا چند سال پیش بر اساس توافقات بین تمامی این راهزنان بین المللی بود که بر طبل جنگ کوبیدند و شبانه روز دلائل دروغین دولت بوش برای تجاوز امپریالیستی به عراق را در گوش مردم آمریکا جار زدند. در آن زمان هیچ صدای مخالفی از سوی محافل قدرت در هیأت حاکمه شنیده نمی شد. اما اردوی "مخالفین" جنگ، شامل شمار بزرگ و روزافزونی از مردم آمریکا (کارگران و تهی دستان) یعنی مخالفین واقعی جنگ با خواست خروج ارتش آمریکا از عراق و پایان اشغال این کشور می شود. زیرا که تمام بار این جنگ (چه مالی و چه انسانی) را در واقع آنها هستند که می پردازند. با رشد مخالفت قاطعانه مردم آمریکا با جنگ است که این مرتجعین که زمانی خود بر طبل جنگ می کوبیدند امروز "معصومانه" از خود "انتقاد" می کنند که چرا چنان کردند. و این "انتقاد" از خود را به قلم معاون سردبیر "باب وُودرز" Bob Woodward (همانی که اخیراً کتابی در "افشای" دولت جورج بوش نوشته) در صفحه اول رسانه های خود نظیر "واشینگتن پست" به چاپ می رسانند. و یا "آید کاپل" از کانال تلویزیونی ای. بی. سی، کسی که در خلال حمله آمریکا به عراق در لباس نظامی سوار بر تانک های ارتشی با حرارت تمام صحنه های بمب باران را از عراق گزارش می داد - گزارش هایی که سرمستی امپریالیست ها از تجاوز به عراق را به نمایش می گذاشت و در آن گزارش ها هیچ اثری از نابودی حیات مردم عراق و خانه و کاشانه آنها وجود ندارد - امروز اعمال خود را به سادگی زیر نام خطای "صادقانه" و "ناآگاهانه" به خورد مردم آمریکا می دهد (گفتگوی کوتاه "امی گودمن" از رادیوی W.B.A.I با او در کنوانسیون حزب دمکرات).

دلیل دیگر اوج یابی این نوع "مخالفت"، رسوائی "دمکراسی" و "لیبراسیون" نوع امپریالیستی، و برملا شدن بخشی از جنایات ارتش امپریالیستی آمریکا در عراق می باشد. البته جنایات ارتش آمریکا صرفاً به جنایات ارتش دائمی این کشور در عراق محدود نمی گردد بلکه علاوه بر آن، از آنجا که میدان های جنگ و میلیتاریسم هر چه بیشتر به یکی از حوزه های تأمین سود سرمایه داران تبدیل شده است، ارتش های خصوصی نیز در این معرکه بیش از پیش وارد عمل شده اند.

اصولاً در سالهای اخیر، ارتش های خصوصی در جنگ ها و تجاوزگری ها و دخالت گری های امپریالیسم بر علیه ملت های تحت ستم هر چه بیشتر به خدمت گرفته شده اند. همین ارتش های خصوصی آمریکائی هستند که از طرف

بعضی از دولت های مزدور در کشورهای تحت سلطه برای انجام امورات امنیتی - حفاظتی به استخدام درمی آیند. هائیتی و بعضی دیگر از کشورهای آمریکای لاتین نمونه های روشن این امر می باشند. در مورد هائیتی، برخلاف تحلیل های گمراه کننده در ارتباط با کودتای اخیر در هائیتی و خلع ید از "ژان برتران آراستید" که این توهم را دامن می زد که این کودتا به دلیل سیاست های مستقل از امپریالیسم دولت آراستید بوقوع پیوست، همگان فهمیدند که نیروی محافظ جناب رئیس جمهور آراستید از طرف یکی از کمپانی های ارتش خصوصی آمریکائی تأمین می شد. همین ارتش ها در جنگ "کوسووا" نیز به کار گرفته شدند که بعداً رسوائی یکی از آنها در کوسووا در امر سازماندهی شبکه ای از "صنعت" پر سود فحشا برملا گردید و ماهیت ضد خلقی این ارتشهای برقرار کننده "صلح" و "آرامش" را هرچه بیشتر به نمایش گذارد. در بطن چنین اوضاعی و این واقعیت که انتخابات ریاست جمهوری در راه است، شاهد سرباز کردن و بیان نارضایتی بخش های زیادی از بورژوازی امپریالیستی آمریکا از دولت جورج دبلیو بوش و رشد اختلافات دو حزب حاکم در آمریکا هستیم.

از سوی دیگر با توجه به ضعف جنبش ضد جنگ در آمریکا، حزب دمکرات کوشش می کند جنبش ضد جنگ و مخالفت عمومی تر مردم آمریکا با جنگ و وضع اقتصادی را به مجرای تضاد بین بالائی ها کانالیزه کرده و در جنگ قدرت به نفع جناح ضد خلقی خود از آن بهره گیرد. در این میان متأسفانه افرادی مانند نوام چامسکی و دیگران که از اعتبار زیادی در جنبش ضد جنگ و ترقی خواهانه آمریکا برخوردارند و از چهره های رهبری کننده آن محسوب می شوند کوششان ترغیب مردم به شرکت در انتخابات و دادن رأی به جان کری و حزب دمکرات می باشد. استدلالشان نیز این است که "هرچند که تفاوت زیادی میان دو حزب موجود نیست ولی بهرحال حزب دمکرات و جان کری در اوضاع کنونی، "بهتر" از جورج بوش و جمهوریخواهان می باشند. پس پیش بسوی کنار زدن جورج بوش خطرناک!" البته این پیشنهاد "خیرخواهانه" از بینش رفرمیستی آنها نشأت می گیرد. این پیشنهاد در میان توده مردم طرفداران زیادی ندارد. طبق آمار رسمی حدود ۵۰ درصد از واجدین حق رأی در آمریکا به علت عدم اعتماد و اطمینان از کارزار انتخاباتی بورژوازی امپریالیستی این کشور و هر دو حزب عمده، در انتخابات های اخیر شرکت نکرده اند و این آمار نشان می دهد که حداقل نیمی از رأی دهندگان آمریکائی بدرستی چنین واقعیتی را درک کرده اند. از سوی دیگر نگاهی به پروسه ای که حزب دمکرات در یک سال گذشته جهت برگزیدن کاندیدش برای پست ریاست جمهوری طی کرد بخوبی نشان می دهد که چطور این حزب در حین پایبندی به منافع اساسی طبقه حاکم در پیشبرد "مطلوب" استراتژی جهانی (جنگ و میلیتاریسم)، به طرز "ماهرانه ای" توانست بخش بزرگی از

۱- البته در مورد به اصطلاح مخالفت این بخش از بورژوازی با روند جاری در عراق باید توجه داشت که اینان نیز هیچ مخالفتی با اصل جنگ و اشغال عراق و غارت منابع طبیعی و استثمار مردم تحت ستم این کشور به نفع امپریالیسم آمریکا ندارند. "مخالفت" این جناح همانگونه که گفته شد با شیوه و چگونگی اداره و کنترل بحران عراق به نحوی ست که منافع امپریالیسم آمریکا هر چه بهتر تأمین گردد.

خاطر است که آنها هرروزه هشدار نابودی "میدل کلاس" یا "طبقه میانی" را می دهند.

نکته دیگر در ارتباط با سیاست فریبکارانه حزب دمکرات در انتخابات آتی این است که حتی همان چند نفری (منجمله یک سیاه پوست مذهبی) که در پروسه برگزیدن کاندید این حزب، داد و فریاد "ضد" جنگ سر می دادند، حالا همگی بدون هیچگونه دلیل و برهان قانع کننده پشت سر جان کری و سیاست این حزب قرار گرفته و تمام آن حرف های به ظاهر رادیکال را کنار گذاشته و مثل گذشته جهت تحمیل افکار ضد جنگ علت اصلی جنگ و میلیتاریسم و بحران اقتصادی (موج اخیر بحران از اواخر دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون آغاز شد) را صرفاً جورج بوش و افراد دولت او معرفی می کنند. با این فریبکاری آنها در واقع بر علت اصلی بحران یعنی حاکمیت نظام استثمارگرانه سرمایه داری که هر دو حزب دمکرات و جمهوریخواه مدافع آن هستند سرپوش می گذرانند. بواقع عامل این بحران همانا رشد تناقضات ذاتی سرمایه و بالا رفتن کاستی های نظامی ست که بنیادش بر مبنای استثمار و ستم و تأمین حداکثر (Maximum) سود سرمایه داران آنهم به بهای مکیدن شیره جان زحمتکشان گذاشته شده است. آن عاملی که در واقع سبب شده شرایط کار و زندگی میلیونها کارگر و تهری دست آمریکائی و بطور اخص شرایط کار و زندگی زنان کارگر و محروم و اقلیت های قهوه ای پوست (آفریقائی و لاتین) در آمریکا بیش از هر زمانی سقوط کند و به شرایط حیات خلق های کشورهای تحت سلطه نزدیک گردد، همانا حاکمیت نظام سرمایه داری ست. اخیراً مایکل مور، کارگردانی که بخاطر مواضع ضد جنگش در میان مردم آمریکا محبوبیت خاصی پیدا کرد در فیلمش جزئی از این وضعیت را با به نمایش درآوردن شرایط زندگی مردم شهر زادگاهش به نام فلینت در ایالت میشیگان - یعنی اقامتگاه یکی از بزرگترین انحصارات اتوموبیل سازی "جنرال موتور" - به بیننده نشان می دهد. اکثر جمعیت این شهر را سیاه پوستان ستمدیده و تهری دستان سفید پوست تشکیل می دهند.

وعده های دروغین "عدالت اجتماعی" و "رفاه اقتصادی" و ... توسط دمکراتها در آمریکا برای کسب رأی زحمتکشان در شرایطی عرضه می شود که زندگی میلیونها تن از مردم آمریکا هر روز بیشتر در فقر و بیکاری غوطه می خورد. در سالهای اخیر رشد فقر و فلاکت و بیکاری و شغلای نیمه وقت و با واسطه (بنگاه کاریابی) و کم درآمد و بدون هرگونه مزایا، رشد درجه استثمار و ستم بر زنان کارگر و تهری دست، رونق صنعت زندان و خصوصی سازی این صنعت - که به برکت ۲ میلیون عمدتاً جوانان سیاه پوست و لاتین را که در این زندانها در ازای ساعتی ۲۵ سنت (یک چهارم دلار) در ساعت برای بزرگترین انحصارات آمریکائی به بردگی کشیده می شوند- به واقعیت برجسته زندگی طبقات محروم آمریکا تبدیل گردیده است.

که هر روز که می گذرد بر درجه دردهایش افزوده می گردد! با این فریبکاری بزرگ که صرفاً برای جلب افکار عمومی زحمتکشان آمریکاست، دمکراتها ادعا می کنند انتخاب جان کری کلید "حل" مشکلات و برقراری "عدالت" در آمریکا می باشد. او جهت تحمیل کارگران و زحمتکشان آمریکا و امیدوار نگاهداشتن آنها به "حل" دردهایشان تحت حاکمیت بورژوازی از همان ترند کهنسال و دروغین طبقه حاکم یعنی "رویای آمریکائی" استفاده می کند.

او با یادآوری گذشته خود - می گویند پدر جان ادواردز کارگر معدن بوده - و گوشزد کردن موقعیت کنونی اش به عنوان یک وکیل و سرمایه دار و سناتور، خطاب به کارگران و تهری دستان آمریکا و سیاه پوستان - که قرنهای در زیر سلطه نظامهای استثمارگرانه حاکم بر آمریکا زیسته اند و به قول لنگستن هیوز در مورد آنها "این وطن برای من هرگز وطن نشد" - وعده "پس گرفتن آمریکا" را تحت حاکمیت بورژوازی امپریالیستی و حزب دمکرات در قدرت را می دهد. اما جناب جان ادواردز در همین حال فراموش می کند که دائماً خود اوست که در کمپینهای انتخاباتی می گوید که در سیستم موجود - که خود ایشان طرفدارش است - به دلیل هزینه سرسام آورتحصیل، نه تنها وکیل شدن بلکه حتی پایان دوره دبیرستان برای میلیونها فرزندان کارگران و تهری دستان آمریکا به رویائی دست نیافتنی مبدل گردیده است! تا چه رسد به سرمایه دار شدن! خود اوست که به شکلی رذیلانه جهت دادن ظاهری مردم دوستانه به خود و حزبش از "ناعادلانه" بودن دو نوع مدارس دولتی یکی در مناطق سرمایه داران و اقشار مرفه و دیگری مدارس دولتی با وضعی اسفبار در مناطق کارگری و تهری دستان داد سخن می دهد. در شرایطی که دسترسی میلیونها انسان منجمله کهنسالان آمریکائی به امکانات اولیه درمان و بهداشت به دردی لاینحل تحت مناسبات نظام سرمایه داری در آمریکا مبدل شده و این مسأله به بحرانی بزرگ که گریبان طبقه حاکم را رها نمی کند تبدیل گردیده، آیا وعده "پس گرفتن آمریکا"، البته در صورتی که این "میلیونها" رأی بدهند تا جان کری به ریاست جمهوری برسد را به کارگران و محرومین آمریکا دادن، چیزی به جز فریبکاری محض است؟ دمکراتها می خواهند همین انسانها فراموش کنند که آقای کلینتون هم با شعار و وعده "بیمه بهداشت و درمان همگانی" به پست ریاست جمهوری رسید و در دوره او بعوض حل این مشکل، در حقیقت بر تعداد آمریکائیان بدون حداقل بیمه درمان اضافه گردید و آن حداقل امکانات بهداشتی تحت حمایت دولت نیز به نابودی کشیده شدند. دمکراتها دستیابی کارگران و تهری دستان آمریکا را به "رویای آمریکائی" در شرایطی وعده می دهند که هم خود آنها و هم جمهوریخواهان قبول دارند که علاوه بر میلیونها کارگر و زحمتکش که در زیر "خط فقر" زندگی می کنند، در "دمکراسی" آمریکائی حتی صاحبان سرمایه و تولید کوچک نیز دارند دائماً زیر فشار سرمایه های انحصاری به نابودی کشیده می شوند و به همین

افکار ضد جنگ و جنبش ضد جنگ را حداقل در این مقطع متقاعد کند که راه امید به تغییر از مجرای همبستگی با این حزب می گذرد.

این پروسه بطرز آشکار مؤید این است که طبقه حاکم، هم نگران رویگردانی و مخالفت مردم با استراتژی جهانی تجاوزگرانه آمریکا بوده و هم از رشد نارضایتی کارگران و تهری دستان از وضع اقتصادی موجود هراسناک است و به همین دلیل می کوشد تا مخالفت آنها با نظام را به صورتی بی خطر زیر پرچم جناحهای حاکمیت کانالیزه کند. در جریان پروسه معرفی کاندیدای دمکراتها برای ریاست جمهوری در ابتدا در میان افرادی که برای کاندیداتوری این حزب کاندید شده بودند افرادی وجود داشتند که فریادهای "ضد" جنگ و خروج فوری ارتش آمریکا از عراق و تحویل اداره عراق به سازمان ملل را سر داده و از مخالفت با سیاستهای اقتصادی آمریکا دم می زدند و اینان در تظاهراتی ضد جنگ ظاهر می شدند و به سخنرانی می پرداختند. و در همه جا فریادهای "پس گرفتن آمریکا پشان" را سر می دادند.

نکته قابل توجه در این پروسه آن بود که این حزب جهت به کج راه بردن افکار عمومی ضد جنگ - و آنچه که جنبش سازمانیافته ضد جنگ نام دارد - و امیدوار نگاهداشتن این کمپ به حزب دمکرات و سیاستهایش در ابتدا همین افراد را به جلو انداخت که به ظاهر حرف مخالفین واقعی جنگ را می زدند. ولی بالاخره برای گرداندن حزب دمکرات کاملاً روشن شد که با این ترند، آنها امکان انتخاب شدن را ندارند. چرا که منافع طبقه حاکم و انحصارات امپریالیستی که قدرت واقعی در آمریکا را در دست دارند در لحظه حاضر در پیشبرد جنگ است. با درک این واقعیت بود که آنها سرانجام جان کری را به عنوان کاندید ریاست جمهوری برگزیدند. جالب اینجاست که یکی از همان کاندیدهای "ضد" جنگ در کنواسیون این حزب چنین گفت "اگر برای من در حزب دمکرات جا وجود دارد حتماً برای آن مخالفین دیگر نیز فضا موجود است". جان کری در واقع با خود جنگ و اشغال عراق هیچ مخالفتی ندارد. همانگونه که گفته شد منافع و سیاست عموم طبقه حاکم همین است. اما بعد از اینکه آمریکا با شکل مقاومت فزاینده توده ای در عراق روبرو گردید تاکتیک جان کری و هوادارانش آن شد که اینها از کسب "همکاری" رقبای اروپائی و نیز دولت های وابسته به امپریالیسم در کشورهای مسلمان و منطقه برای فرستادن نیرو به عراق و "مشارکت" در حل بحران در این کشور حرف می زنند. همین نظر را کسانی مانند برژینسکی و حتی بسیاری از جمهوریخواهان دارند.

تبلیغات دمکراتها برای کسب رأی، مملو از فریبکاریست. مثلاً کسی را که دمکراتها و جان کری برای پست معاونت ریاست جمهوری برگزیده اند سناتور جان ادواردز می باشد که در سخنانش از وجود دو آمریکا در کشور حرف می زند. آمریکای مالک همه چیز - یعنی سرمایه داران که صد البته خود او یکی از آنهاست - و آمریکای کار و زحمت



بکوشیم تا رهرو آرمان های جانباختگان قتل عام سال ۶۷ باشیم!

در تاریخ رزم پرشکوه کارگران و خلق های تحت ستم ما برای نیل به آزادی و عدالت اجتماعی، ایامی وجود دارند که خاطره آنها هیچگاه از ذهن توده ها زوده نخواهد شد. بدون شک تابستان سال ۱۳۶۷ که قتل عام وحشیانه هزاران تن از زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در آن بوقوع پیوست، یکی از این ایام است.

در تابستان آن سال، سران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در شرایطی که با نوشیدن "جام زهر"، شکست خفت بار خود در جنگ ارتجاعی ایران و عراق را پذیرفته بودند، کوشیدند تا شکست در جبهه ها را با یورش به زندان هائی که هزاران تن از بهترین فرزندان خلق را در آن اسیر کرده بودند، جبران کنند. بدون شک پایان جنگ کثیفی که جان و مال میلیون ها انسان بیگناه در راستای مطامع انحصارات امپریالیستی و سرمایه داران وابسته در تنور آن سوزانده شده بود، جنگی که تمامی فریادها و خواست های عادلانه توده های ما نظیر عدالت اجتماعی، کار، نان، مسکن و آزادی به بهانه آن توسط رژیم حاکم سرکوب و در گلوها خفه شده بود، خطر شعله ور شدن جنبش توده ای بر علیه کلیت نظام حاکم را در پی داشت. امری که عواقب آن حتی از مدتی قبل از قبول پایان جنگ، هراس کشنده ای را در صفوف طبقه حاکم دامن زده بود. در چنین شرائطی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای قلع و قمع جنبش توده هائی که در همه جا در کمین حکومت بودند، به زندان ها یورش برد و در مدتی کوتاه با استفاده از نفرت بارترین و شنیع ترین شیوه های شایسته جلادان، به قصابی هزاران تن از کمونیست ها و آزادیخواهان و مخالفین در بند پرداخت. در طول مدت کوتاهی بسیاری از زنان، مردان، نوجوانان و جوانان اسیر، به خواست سران جمهوری اسلامی و اشارت خمینی جلاد در جریان "محاکمات" چند دقیقه ای به جوخه های اعدام سپرده و یا به چوبه های دار آویخته شده و سرانجام نیز اجساد بی جان و نیمه جان آنان بیشرمانه در گورستان ها و خرابه های بی نام و نشان به خاک سپرده شدند.

به این ترتیب، رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با حمام خونی که در تابستان ۶۷ به راه انداخت، کوشید تا ضمن نابودی و حذف فیزیکی نسلی از فعالین کمونیست و آزادیخواه که بسیاری از آنها در مکتب قیام پرشکوه خلق در بهمن ۵۷ پرورده شده و در جریان سال ها مبارزه تجربه ها آموخته بودند، مانع از پیوند آنها با جنبش اعتراضی رو به رشد توده ها در جامعه گردد. سازماندهندگان این کشتار وحشیانه که برخی از آنها امروز با بشری تمام ردای "اصلاح طلبی" بر تن کرده و از "مدارطلبی" داد سخن می دهند، با این جنایت تاریخی تلاش ورزیدند تا در آن مقطع بحرانی، با نمایش اوج قساوت و ماهیت ضد خلقی خویش، از توده های معترض و مبارز زهر چشم گرفته و با پراکندن بذر مرگ و نیستی در جامعه، پرده سیاه ارباب و اختناق را بر جامعه بگسترانند. در آن ایام بحرانی در یک کلام، آنها یعنی سران جمهوری اسلامی بدون هیچ ملاحظه ای اعدام کردند، سوزاندند، از دم تیغ گذراندند، آتش زدند، خفه کردند و کشتند تا خود زنده بمانند و دستگاه جهانی استثمار و سرکوب شان را با تزریق خون توده های بیگناه به آن تا چند صبحی دیگر سر پا نگاه دارند. به این ترتیب، پایان جنگ و اعلام دوره "بازسازی" که اسم مستعار برای هجوم گسترده تر سرمایه های امپریالیستی برای غارت و استثمار کارگران و مردم ما بود، با "پاکسازی" زندان ها آغاز گشت. سران جمهوری اسلامی برای برقراری نظم و امنیت مورد دلخواه امپریالیست ها کمر به برپا کردن سکوت قبرستان در جامعه بستند و به این امید واهی هر آنچه را که از جلادی و ددمنشی در چنته داشتند، به نمایش گذاردند. اما از آنجا که به گواه تاریخ، استثمارگران هیچگاه نتوانسته اند با آویختن به حربه سرکوب و کشتار تا ابد صدای ستمدیدگان را در گلو خفه کنند، هنوز چند صبحی از قتل عام زندانیان سیاسی نگذشته بود که صدای فریاد اعتراض و امواج شورش و طغیان بر علیه نظام استثمارگرانه حاکم و مزدوران حافظ آن از چهار گوشه کشور برخاست و کارخانه ها و روستاها و شهرها و دانشگاه ها را فرا گرفت. فریاد "مرگ بر جمهوری اسلامی" با تمام دارودسته های آن، در اعتراضات کارگری و توده ای با شدت هر چه تمامتر طنین انداز شد. کارگران و توده های رنج دیده نشان دادند که جنبش پوینده آنها به رغم تمامی کشتارها و قساوت و ددمنشی های سرکوبگران حاکم، دوباره کمر راست کرده است. و آنها حاضر به قبول حاکمیت سرکوب و ظلم نیستند. به این ترتیب نسل جدیدی از مبارزان و آزادیخواهان، جای خالی یاران به خاک افتاده را گرفتند و در سال های بعد با تکرار شدیدتر و وسیع تر شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر خاتمی..." صدای مهیب حضور جنبش خویش را در اسلامشهر و اراک، قزوین و ارومیه و تهران و کرمان و... به گوش جلادان حاکم رساندند.

اکنون ۱۶ سال از جنایت تاریخی رژیم جمهوری اسلامی در قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می گذرد و وقوع روزمره اعتراضات کارگری و دانشجویی و شورش های توده ای قهرآمیز با رادیکال ترین شعارها در پهنه سرزمین ما نشان می دهد که نه قصابی سال ۶۷ توسط سران مزدور رژیم، نظام استثمارگرانه آنها را در مقابل جنبش مقاومت توده ها واکسینه کرد و نه در ادامه آن چند صبحی بعد پروژه خاتمی فریبکار به رغم خریدن چند سال وقت برای حاکمان توانست چهره ددمنش گردانندگان جمهوری اسلامی را برای همیشه در پشت ماسک های "اصلاح طلبی" و "اعتدال" پنهان نگاه دارد.

امروز کارگران و توده های ستمدیده ما همچنان در صحنه مبارزه حاضر و با هر آنچه که در توان دارند در هر موقعیت و به هر بهانه ای به خواست اصلی خود یعنی سرنگونی نظام استثمارگرانه حاکم و نابودی تمامی دارودسته های حافظ آن به هر شکل ممکن پای می فشارند. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به خوبی بر این "خطر" و "کابوس" تهدیدکننده آگاه است. سران جمهوری اسلامی می دانند که مشعل انتقام به خاطر همه جنایات ۲۴ ساله اخیر و به ویژه کشتار فرزندان آنان در سال ۶۷ در دل توده های معترض همچنان شعله می کشد. بی دلیل نیست که این رژیم، علاوه بر استفاده از سرکوب و قهر و خشونت به مثابه ابزار اصلی تداوم سلطه خود، می کوشد تا این روزها و در سالگرد این جنایت تاریخی از تمامی ظرفیت های فریبکارانه خویش نظیر پوشیدن لباس "اصلاح طلبی" و "اعتدال" و "گفتمان نفی خشونت" استفاده کرده و اینگونه جلوه دهد که تمامی جنایات بی شمار و ددمنشانه ۲۵ سال اخیر و از جمله قتل عام هزاران تن از کمونیست ها و مبارزین در سال ۶۷ به "گذشته" تعلق داشته و باید "فراموش" شوند. آنها می کوشند تا این ایده فریبکارانه را با کمک مرتجعین و سازشکاران رنگارنگ در جامعه ما بپراکنند که جمهوری اسلامی کنونی با جمهوری اسلامی "گذشته"، "فرق" دارد و "تغییر" کرده است و توده ها باید به جای تلاش برای سرنگونی آن، کوشش کنند تا دامنه این "تغییرات" را گسترده تر سازند. اما نکته آن جاست که مردم ما می دانند که امثال این ایده ها و لاطانات درست از سوی کسانی تئوریزه و پخش می گردد که خود سازمانده آن همه جنایات و بی رحمی ها بودند. همانهایی که برای نجات این نظام ضد خلقی، دستان شان تا مرفق به خون کارگران و توده های تحت ستم و جانباختگان اعدام های سال ۶۰ و ۶۷ آغشته است. این ها امروز با ماسک فریب و ریا به میدان آمده اند ولی هدف شان همانا حفظ و تحکیم رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در ایران می باشد. به این اعتبار، شکست و بطلان ایده های فوق در نزد توده هایی که خود شاهد جنایات این مزدوران بوده اند کاملاً روشن است.

در سالگرد از دست دادن رفقا، یاران و فرزندان مان که در تابستان خونین ۶۷ در حمام خون جمهوری اسلامی قهرمانانه جان باخته اند، بکوشیم تا با تأکید بر خواست عادلانه و برحق آنان یعنی نابودی نظام ضد خلقی حاکم و رژیم مزدور جمهوری اسلامی، در راه آرمان مقدس آنان که برقراری جامعه ای آزاد و انسانی و مبتنی بر عدالت اجتماعی است به هر طریق ممکن گام برداریم.

جاودان باد خاطره پرافتخار جانباختگان قتل عام سال ۶۷!

نابود باد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران - شهریور ۱۳۸۳

مراسم بزرگداشت خاطره به خون خفتگان کشتار سال ۶۷ در هلند

برنامه ی این روز با خواندن پیام برگزارکنندگان این مراسم آغاز گشته و با شعرخوانی ادامه یافت. نمایش فیلم: "شاهدان چشم بند زنده" ساخته ی: کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) یکی دیگر از برنامه های این مراسم بود.

در بخش دیگری از برنامه دو نفر از حاضرین، خاطرات خود را از زندان های شاه و جمهوری اسلامی و کشتار سال ۶۷ بازگو کردند. و رفقائی یکسری ترانه - سرودهای انقلابی اجرا نمودند. سپس هواداران جنبش انقلابی افغانستان با خواندن بیانیه ای، همبستگی خود را با این مراسم

در بزرگداشت خاطره ی به خون خفتگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ روز شنبه ۵ سپتامبر ۲۰۰۴ مراسمی در شهر آمستردام در هلند برگزار گردید.

در این مراسم که با همکاری سازمان دانشجویان ایرانی - هلند (هوادار چریکهای فدائی خلق ایران)، فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) - هلند، کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) - هلند و هواداران حزب کار ایران (توفان) - هلند و انقلابیون کمونیست سازمان داده شده بود، بیش از ۸۰ نفر شرکت کردند.



اعلام کردند. این مراسم با پخش سرود انترناسیونال پایان یافت.

تظاهرات ایستاده در انگلستان

در اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷

جمهوری اسلامی در ایران در میان عابرین پخش کردند که مورد استقبال آنان قرار گرفت. این حرکت توسط "فعالین چریکهای فدائی خلق در لندن"، "فعالین سازمان دمکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان"، "کمیته ۸ مارس" و "کمیته زنان کانون ایرانیان لندن" سازماندهی شده بود.

رژیم ضدخلقی با تمام جناح های درونی اش شدند. برخی از شعارهای این حرکت از این قرار بود: "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد گردد!"، "مرگ بر جمهوری اسلامی!"، "از مبارزات کارگران، دانشجویان، زنان و توده های تحت ستم ایران دفاع کنید!"، "کارگران و دانشجویان زندانی باید فوراً آزاد شوند!" و ...

در بزرگداشت یاد قربانیان قتل عام وحشیانه هزاران زندانی سیاسی کمونیست و مبارز در سال ۶۷ توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، روز شنبه ۱۱ سپتامبر، تظاهرات ایستاده ای در مقابل ساختمان سابق بانک ملی در لندن برگزار شد. در جریان این حرکت که ۲ ساعت به طول انجامید، تظاهرکنندگان با در دست داشتن پلاکارد و سردادن شعارهایی به زبان های انگلیسی و فارسی ضمن افشای جنایات رژیم جمهوری اسلامی، خواستار حمایت از مبارزات کارگران و مردم محروم ما و سرنگونی این

تظاهرات ایستاده

... و کورمندی
چندان می هرز شمار کردند
که جانمندان را
هنوز از چشم
خونابه روان است...

در اعتراض به قتل عام هزاران زندانی سیاسی آزاده و مبارز که ۱۴ سال پیش در چنین ایام به دست رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جان باختند، گرد هم آمیم و با خواست نابودی رژیم جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های رنگارنگش، باد و خفاش نامی زنان و مردان کمونیست و مبارز را پهن داریم که جان خویش را در راه تحقق آزادی و عدالت اجتماعی از دست ندهند!

از تمامی ایرانیان آزاده دعوت می کنیم که ما شرکت خود در این تظاهرات، به هر چه وسعت شدن این حرکت بازی رسانند.

زمان شنبه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۴
ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر
مکان مقابل ساختمان سابق بانک ملی در
High St Kensington
نزدیکترین ایستگاه قطار زیرزمینی : High St Kensington

بزرگان کشتگان

مبارزان زنان ۸ مارس (ایران و افغانستان) - واحد انگلستان
مبارزان دمکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان
مخالفین چریک های فدائی خلق ایران در لندن
کمیته زنان کانون ایرانیان لندن

خوانندگان مبارز!

یک نشریه انقلابی همواره به نیرو و مساعدت خوانندگان خود اتکاء می کند. نشریه پیام فدایی نیز به شما متکی است. با ارسال نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود و با کمک های مالی تان ما را در انجام وظایف و فعالیت های مبارزاتی مان یاری رسانید.

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

به وسیله اربابان جنگی آمریکائی‌گرایی (جمهوری‌خواه و دمکرات، محافظه‌کار و لیبرال) تکه‌تکه شده باشند به سن بلوغ رسیده‌اند و برای میلیون‌ها فردی که در گوشه و کنار دنیا شیوع تسلط آمریکا در صحنه زندگی سیاسی را رد می‌کنند، حقیقت روشن و واضح می‌باشد. آنچه امروز در جریان است ادامه آن است که بیش از ۵۰۰ سال پیش آغاز گردید.

"ادوارد سعید Edward Said" در کتاب "فرهنگ و امپریالیسم" نوشته است: "خطری که تهدیدکننده استقلال در اواخر قرن بیستم است و سرچشمه در پیشرفت های الکترونیک نوین دارد، می‌تواند خطری بزرگتر از خود استعمارگرایی باشد. ما داریم فرامی‌گیریم که پروسه قطع استعمار پایان‌بخش روابط سلطه‌گرایی نبوده و بیش از آن توسعه‌دهنده شبکه‌ای از سیاست جهانی بوده که از دوران رنسانس به بعد در حال پیشرفت و تکامل بوده است. وسایل ارتباطات جمعی نوین دارای آنچنان قدرتی هستند که می‌توانند بیش از هر تکنیک پیشین غربی، به عمق جوامع تحت سلطه خود، نفوذ نمایند."

هر یک از روسای جمهور دوران نوین در میزان بالایی پدیده‌ای خلق شده به‌وسیله رسانه‌ها بوده اند. در پرتو تبلیغات جهانی این رسانه هاست که دوران خشونت‌بار ریگان دورانی مقدس به شمار می‌آید. تنها تفاوتی که "کانال فوکس Fox Channel" "موردوخ Murdoch" و "بی‌بی‌سی" پس از "هوتون Hutton" نسبت به آن روزها کرده‌اند میزان تملق‌گویی آنها می‌باشد. این روزها دیگر لیبرالها به شیوه‌ای نوستالژیک به کلینتون نگاه می‌کنند، به‌آنگونه که او اشتباه داشته اما به هر حال از گمراهی درآمده است. در حالیکه می‌دانیم سالهای ریاست جمهوری کلینتون خشونت‌بارتر از سالهای حکومت بوش بوده و اهداف هر دو آنان یکسان بوده است: "شامل شدن تمامی کشورها در دهکده بین‌المللی بازار آزاد" یعنی درست آنچه که نیویورک تایمز در مورد آن نوشت که خواهان آن است: "که ایالات متحده آمریکا در لوله‌کشی و سیم‌کشی سیاست داخلی کشورها عمیق‌تر از گذشته دخالت نماید." "طیف کامل برتری" پنتاگون فرآورده "محافظه‌کاری نوین" نبود بلکه این کلینتون لیبرال بود که آنچه را که تا آن زمان بالاترین هزینه جنگی بود به وجود آورد. به موجب آنچه که در روزنامه گاردین آمده است جان کری "پیام شورانگیز مترقی" خود را به سوی ما روانه کرده است! زمان آن رسیده که به این مزخرفات پایان دهیم.

برتری‌طلبی، سرشت وجودی آمریکائی‌گرایی است، آنچه شاهد آن هستیم آن است که لفافه آن تغییری مختصر کرده و یا سهواً سر خورده است. در سال ۱۹۷۶ جیمی کارتر دمکرات اعلام کرد: "سیاستی خارجی که به حقوق بشر احترام می‌گذارد" در پیش گرفته خواهد شد. همزمان او در خفا کشتار خلقی اندونزی در تیمور شمالی را مورد حمایت خود قرار داده و جریان مجاهدین را به مثابه یک سازمان تروریستی در

شکلی به اصطلاح عقلانی ادامه داد. در سال ۱۹۶۴ کنگره آمریکا که دمکراتها دارای اکثریت آن بودند به جانسون امکان داد تا به ویتنام، کشور کشاورزی بی‌دفاعی که کوچکترین صدمه‌ای به ایالات متحده آمریکا نرسانده بود، حمله‌ور شود. بهانه حمله به ویتنام "حادثه‌ای" خیالی بود مانند "سلاحهای تخریب جمعی" عراق، که به موجب آن، دو قایق کشتی ویتنام شمالی به یک کشتی جنگی آمریکایی حمله‌ور شده بودند. بیش از سه میلیون کشته و خرابه‌ای به جا مانده از کشوری که زمانی سرزمینی سرسبز بود نتیجه آن داستان خیالی گردید.

در خلال ۶۰ سال گذشته تنها یک بار کنگره آمریکا "اختیارات" رئیس جمهوری این کشور در مورد در معرض ترور قرار دادن دیگر کشورها را محدود کرده است. این انحراف از قاعده هم، قانونی به نام "متمم قانونی کلارک در سال ۱۹۷۵ Clark Amendment" بود که دستاورد جنبش بزرگ ضد جنگ ویتنام بود و در سال ۱۹۸۵ به‌وسیله رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا "رونالد ریگان Reagan Ronald" لغو گردید. در جریان هجوم ریگان به آمریکای مرکزی در سالهای دهه ۱۹۸۰، افراد لیبرالی مانند "تام ویکر Tom Whicker"، این پیش‌کسوت "کیوتران صلح" در روزنامه "نیویورک تایمز New York Times" به شکلی جدی بحثی در مورد اینکه نیکارگونه فقیر خطری جدی برای ایالات متحده آمریکا به شمار می‌آید، به راه انداخته بود. این روزها "تروریسم" جایگزین "خطر سرخ" شده و بدینگونه بحث تقلبی دیگری در راه است. بحثی که شاید ظاهراً کمتر از بحث پیشین پلید و شیطنانی به نظر بیاید.

به نظر می‌آید که برخی از افراد لیبرال‌منش تصوراتی خیالی در مورد "جان کری" دارند، گویا نیاز آنها برای راحت شدن از دست دار و دستگاه بوش تمامی فکر آنان را مشغول کرده است. روزنامه "گاردین Guardian" که بیانگر نظرات اینان در انگلستان است می‌گوید که انتخاباتی که در ایالات متحده آمریکا در پیش است "فوق‌العاده" می‌باشد. در این روزنامه از جمله آمده است: "نقایص و محدودیتهای آقای کری آشکار می‌باشند"، "اما این نقایص و محدودیتهای در سایه سیاست محافظه‌کاری نوین و سیاست جنگ‌افروزانه فاجعه‌بار آقای بوش قرار می‌گیرند. این انتخاباتی است که در آن تمامی جهان اگر از آنچه ضروری است دفاع شود، نفس آسوده خواهند کشید."

شاید تمامی دنیا نفسی آسوده بکشد، رژیم بوش هم رژیمی خطرناک است و هم مورد نفرت تمامی جهان می‌باشد. اما مسئله اساسی این نیست. ما در دو سوی اقیانوس اطلس به اندازه کافی در مورد "پلیدی کمتر" (بد و بدتر) بحث کرده‌ایم و دیگر زمان آن رسیده که به صحبت با ایما و اشاره در مورد بدیهیات پایان داده و به شکلی انتقادی سیستمی را که امثال بوش‌ها با سایه‌های دمکراتها آنها را به وجود می‌آورد مورد مطالعه قرار دهیم. بر آنهایی از ما که متعجبند که چگونه بدون اینکه

"جان پیلگر John Pilger" یکی از روزنامه‌نگاران و فیلمسازان مترقی ست که در سالهای اخیر با نوشته‌ها و آثار خود افشاگریهای زیادی را بر علیه سلطه جونی‌ها و سیاستهای جنگ طلبانه دولت آمریکا به عمل آورده است. او که اهل استرالیاست، سالهاست که در انگلستان زندگی کرده و در رسانه‌های مترقی انگلیسی‌زبان مکان ویژه‌ای برای خود یافته است. کتاب تازه او "به من دروغ نگو: روزنامه‌نگاری جستجوگر و پیروزیهای آن Tell Me No Lies: investigative journalism and its triumphs" در ماه اکتبر ۲۰۰۴ به چاپ خواهد رسید. در اینجا ترجمه یکی از آخرین مقالات او که نخستین بار در ۲۵ اگوست ۲۰۰۴ به چاپ رسیده است آورده می‌شود.

بوش یا کری؟ پرسی فریبکارانه!

نوشته‌ای از جان پیلگر
برگردان به فارسی و تنظیم: نادر ثانی

در تاریخ ۶ ماه مه ۲۰۰۴ مجلس نمایندگان آمریکا (با ۳۷۶ رای موافق در مقابل ۳ رای مخالف) قانونی را به تصویب رساند که به موجب آن در عمل، احتمالی آتی "حمله‌ای پیش‌گیرانه" به ایران مورد قبول این مجلس قرار گرفته و از پیش جنبه‌ای قانونی یافت. بدون اعتنا به فاجعه روزافزونی که در عراق به وجود آمده، جمهوریخواهان و دمکراتهای مجلس آمریکا بر این مصوبه تنها یک تفسیر نوشته‌اند: "یک بار دیگر همه با هم متحد شده‌اند تا مسئولیت قدرت ایالات متحده آمریکا را به نمایش درآورند."

این اتحادها در خلال نقطه‌های عطف سیاسی ایالات متحده آمریکا، تاریخی طولانی دارد. بومیهای آمریکا قصابی شدند، فیلیپینی‌ها به خاک سپرده شدند و پشت کوبا و بخش بزرگی از آمریکای لاتین با حمایت از "پارتیزانهای قلابی" خم شد. موجی از "تاریخ‌نویسان محبوب" کنونی، روزنامه‌نگارانی که موجب خود را از صاحبان روزنامه‌های ثروتمند می‌گیرند، در قرن بیستم حالیکه در خون توده‌ها دست‌وپا می‌زدند، با استفاده از اهرمهای تبلیغاتی و روابط عمومی، کلافهای داستان اسطوره‌ای جریانی را که "آمریکائی‌گرایی Americanism" نامیده شده است، به هم بافته‌اند، جریانی که به مقام یک ایدئولوژی درآورده شده و دربرگیرنده هم "محافظه‌کاری" و هم "لیبرالیسم" می‌باشد.

در دوران مدرن، بیشتر جنگهای ایالات متحده آمریکا به وسیله رئیس‌جمهورهای "لیبرال"، یعنی دمکراتها، آغاز شده‌اند. ترومن جنگ کره را آغاز کرد. کندی و جانسون برپاکندنگان جنگ ویتنام بودند و کارتر جنگ در افغانستان را پایه‌ریزی نمود. اختلاف تخیلی "توان موشکی" شوروی، داستانی بود که به‌وسیله "مردان پیشرو نوین" و لیبرال‌کندی پرورده شد تا بتوان جنگ سرد را به

بوش خواهد بود، شدت خواهد یافت. گوشه‌هایی از چنین اندیشه‌هایی حتی در برخی از مطبوعات آمریکایی که ارزش خواندن را دارند آورده شده است. پوزش مقاله نویس روزنامه "واشنگتن پست" از خوانندگان این روزنامه در ۱۴ آگوست از اینکه این روزنامه "توجه کافی به صداهایی که پرسشهایی در مورد جنگ (با عراق) را مطرح ساخته‌اند مبذول نداشته، سکوت این روزنامه را در مورد خطری که از جانب نظام اجتماعی ایالات متحده آمریکا جهان را تهدید می‌کند از میان نبرده است. آراء بوش در نظرخواهی‌های عمومی به حد بیشتر از ۵۰ درصد رسیده است، و داشتن این میزان رای در این مرحله از مبارزات انتخاباتی، موقعیتی است که هیچ مقام مسئولی با داشتن آن انتخابات را نباخته است. صحبت در مورد حسن "صراحت و رکبویی" بوش که تمامی ماشین‌ها و وسایل ارتباطات جمعی، مانند فوکس و واشنگتن پست، ۴ سال پیش با بوق و کرنا آن را علم کرده بودند، دوباره به راه افتاده است. بار دیگر مانند دوران پس از حمله ۱۱ سپتامبر امکان آن داده نشده که آمریکائیان ذره‌ای از آنچه را که "نورمان میلر Mailer Norman" آنرا "هوای پیش از فاشیسم" خوانده است، درک نمایند. ترس از بقیه ما، نتیجه‌ای به دست نمی‌دهد. لیبرال‌های حرفه‌ای در هر دو سوی اقیانوس اطلس نقش عمده‌ای در این مورد بازی کرده‌اند. مبارزه شدید علیه فیلم "فارانهایت ۹/۱۱" اثر "مایکل مور Michael Moore" بخشی از فعالیت آنهاست. جالب آن که این فیلم اثر رادیکالی نبوده و هیچ مطالبه عجیب و غریبی نمی‌نماید. کار عمده این فیلم گذار از مرزهای "قابل احترام" می‌باشد و درست از اینروست که افرادی که به تماشای آن می‌روند از آن استقبال می‌کنند. این فیلم شرمنده از نشانه‌های آشکار مورد تبنانی روزنامه‌نگاری بوده و آنها را در هم می‌شکند. "فارانهایت ۹/۱۱" به مردم اجازه می‌دهد که شناخت ماهیت تبلیغات شبانه‌های که برنامه‌های خبری به ما تحمیل می‌کنند را آغاز نمایند. تبلیغاتی که به موجب آنان "حکومت مستقل عراقی سازنده دموکراسی است" و همه آنان که در نجف و فلوچه و بصره مبارزه می‌کنند "نظامی"، "خرابکار" و یا اعضای یک "ارتش خصوصی" و نه ملی‌گرایانی که از میهن خود دفاع می‌کنند هستند، افرادی که مقاومت آنان می‌تواند بهانه‌ای برای توجیه حمله به ایران، سوریه و یا کره شمالی گردد. بحث اساسی صحبت در مورد بوش و یا کری نیست، صحبت از سیستمی است که این دو نمونه‌هایی از آن می‌باشند. صحبت باید از سقوط دموکراسی واقعی و برقراری "نظام امنیت ملی" آمریکایی در بریتانیا و دیگر کشورهایی که در تلاش هستند تا به دموکراسی برسند باشد، کشورهایی که در آنان انسانها به زندان افکنده شده و کلید سلولها به دور انداخته شده است، کشورهایی که رهبران آنان با ارتکاب به جرائم عمده به جایگاه قدرت رسیده‌اند و آنگاه تونی بلیر سنگدل این جانیان را به کنفرانس حزب کارگر انگلستان دعوت می‌نماید. ■

African Growth "و به "قانون فرصت Opportunity Act" موسوم شده را، تلاش تازه‌ای برای استیلا بر آفریقا اعلام نمودند. آنان که می‌توان آنها را تبلیغات چی های سنگر گرفته در پشت ماسک حقوق بشر نامید، متعجبند که چرا بوش و بلیر به سودان حمله نکرده، "دارفور Darfur" را "آزاد" نکرده و یا زیمبابوه و کنگو را به اشغال خود درنیاورده‌اند. پاسخ آن است که اینان علاقه‌ای به مشکلات بشری و حقوق انسانی نداشته و سرگرم امنیت بخشیدن به همان ثروتمندانی هستند که در اواخر قرن نوزدهم با اعمال سیاست خود، اروپا را به چنان وضعی رساندند.

در کنگو و زامبیا ۵۰ درصد ذخیره‌های کوبالت دنیا پنهان است. ۹۸ درصد ذخیره کوروم در زیمبابوه و آفریقای جنوبی وجود دارد. مهمتر از همه، ذخایر بسیار نفت و گاز طبیعی در آفریقای غربی، از نیجریه تا آنگولا و در "هیگلیگ باسین Higlign Basin" در سودان موجود می‌باشند. در دوران ریاست جمهوری کلینتون برنامه سیاسی "ابتکار واکنش به بحران آفریقا African Crisis Response Initiative (Acric)" به شکلی محرمانه پرداخته شده و آغاز گردید. این سیاست به ایالات متحده آمریکا امکان داده تا "برنامه کمکهای نظامی Military assistance programmes" را در سنگال، اوگاندا، مالاوی، غنا، بنین، الجزایر، نیجریه، مالی و چاد به اجرا درآورد. مجری این طرح، "آکری Acric" ژنرال "نستور پینو-مارینا Nestor Pino-Marina"، یک کوبایی تبعیدی است که در سال ۱۹۶۱ در جریان حمله به "خلیج خوکها" شرکت داشت و پس از آن به مثابه افسری در گروه‌های ویژه در ویتنام و لائوس حضور یافته و سپس در دوران ریگان رهبری حملات کونتراس در نیکاراگوئه را عهده‌دار بود. ماهیت چنین افرادی هرگز تغییر نمی‌کند.

هیچیک از این مسائل در مبارزات انتخاباتی‌ای که در خلال آن جان کری تلاش می‌کند تا بوش را به زانو درآورد به میان آورده نشده است. جهان "چندقطبی Multilateralism" و یا "انترناسیونالیسم قدرتمند Muscular internationalism" که کری در مقابله با جهان "یک قطبی Unilateralism" بوش عرضه می‌کند، در واقع حتی ممکن است که خطر بزرگتری را به وجود آورد. "گابریل کولکو Gabriel Kolko" که تاریخ‌دان مشهوری است می‌نویسد بوش که عرضه‌کننده بزرگترین فاجعه پس از ویتنام به نخبگان آمریکا بوده است "به نظر می‌آید به تخریب سیستم اتحاد موجود، که از اهمیت بسیار برای قدرت ایالات متحده برخوردار است، ادامه دهد. نیازی نیست تا باور بیاوریم که بدتر، بهتر است اما باید راست و پوست کنده نتایج سیاست خارجی انتخاب مجدد بوش را مورد بررسی قرار دهیم. با وجود خطرناکی خود، انتخاب مجدد بوش شاید پلیدی کمتری باشد." با ناتو، جریانی که در زمان قدرت کری به ترن قدرت بازخواهد گشت و با فرانسه و آلمان فرمانبردار و مطیع، بلندپروازی آمریکا که دیگر بدون مزاحمت ناپلئونی دارودسته

افغانستان- جریانی که ایجاد شد تا به این وسیله مقاومت در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سازمان داده شود- به وجود آورد و درست از میان همین جمع بود که طالبان و القاعده به وجود آمدند. این کارتر لیبرال، و نه ریگان، بود که پایه لازم را برای بوش بنیان نهاد. در خلال سالهای اخیر من با مهمترین نزدیکان سیاست خارجی کارتر، مشاور امنیت ملی او "ازبیگنیو برژینسکی Zbigniew Brezinski"، و مشاور دفاعی او "جیمز اشلسینگر James Schlesinger"، مصاحبه کرده‌ام. به هیچ طریقی برای امپریالیسم نوین به اندازه طرح برژینسکی احترام گذاشته نمی‌شود. در کتاب او "صفحه بزرگ شطرنج The Grand Chessboard" که در سال ۱۹۹۷ با کمک مالی انجمنهای "انجیلی" و یا به عبارت دیگری گروه پیرامون بوش به چاپ رسید، آمده است که برتری ایالات متحده آمریکا و ضرورت‌های استراتژی جهانی آن، نشاندهنده اولویتهای آمریکا که همانا به زانودرآوردن اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و کنترل آسیای مرکزی و خاورمیانه است، می‌باشد. تجزیه و تحلیل برژینسکی دایر بر آن است که "جنگهای محلی" بیش از هر چیز آغازگر مناقشه‌های نهایی است که به شکلی اجتناب‌ناپذیر به رهبری جهانی ایالات متحده آمریکا منجر خواهد شد. برژینسکی می‌نویسد: "برای نشان دادن این امر با یک ترمینولوژی که به دورانی خشونت‌بار از دوران باستان برمی‌گردد" باید "از سه ضرورت اساسی استراتژی جهانی امپراطوری که جلوگیری از تبنانی و توطئه، برقراری وابستگی امنیتی در میان فرمانبرداران برای دفاع از آنان و حفظ سازش‌پذیری آنان و جلوگیری اتحاد بربرها می‌باشد" صحبت کرد.

شاید زمانی پس زدن چنین صحبتی با عنوان این که این صحبتها پیامی از سوی راست افراطی می‌باشند آسان بوده است. اما برژینسکی جریان اصلی آب است. از جمله شاگردان وفادار او افرادی مانند "مادلین اولبرایت Madeleine Albright" وزیر امور خارجه کلینتون میباشد. یعنی همان فردی که از مرگ نیم میلیون کودک عراقی در خلال محاصره اقتصادی عراق به وسیله ایالات متحده آمریکا به عنوان "بهایی که ارزش پرداخت دارد" نام برد. "جان نگرپونته John Negroponte" مغز متفکر ترور آمریکا در آسیای مرکزی در دوران ریگان و "سفیر" فعلی ایالات متحده در بغداد نیز از جمله شاگردان او هستند. از "جیمز روبین James Rubin" که مدافع سرسخت اولبرایت در وزارت امور خارجه بود، به عنوان مشاور امنیت ملی جان کری نام برده شده است. روبین یک صهیونیست است، و می‌بینیم که اسرائیل و نقش آن به مثابه یک نظام تروریستی بیرون از دایره هر گفتگویی خارج است. نگاهی به بقیه جهان بکنید: در زمانی که صفحه اول مطبوعات به عراق اختصاص داده شده، توجه کمی به پیشروی آمریکا در آفریقا مبذول شده است. در اینجا سیاست کلینتون و سیاست بوش به هم پیوسته است. در دهه ۱۹۹۰ سیاستهای کلینتونی آنچه که به "ارشد آفریقا

با فشاری بر اینکه، چطور می شود از او آموخت، به بحث و جدل می نشستید! شما افراد مشخص در قالب بعضی از روزنامه نگاران، شاعران، نویسندگان، فیلم سازان و.... آنها هستید که همیشه با چراغ موشی به دنبال جناح به اصطلاح دوراندیش در حکومت های دیکتاتوری می گردند و مانند "جناح دور اندیش" مردم را فریب می دهند، و در حقیقت با تئوری ها فریبنده، سد راه مبارزات واقعی مردم می شوند، که نمونه بارز آنرا می توان در همین به اصطلاح اصلاح طلبان و یا دوم خردادی های وطنی مشاهده کرد، که ۶ سال به سید خندان امید بسته بودند. و اما ای کاش ماجرا به همین جا ختم می شد.

متأسفانه این نظام آدمخوار جمهوری اسلامی چنان نکبت و بدبختی در تمام زمینه ها بر سر مردم بیگناه ما آورده که همین افراد، سعی می کنند به عناوین مختلف مبارزان گذشته زمان پهلوی را زیر سؤال ببرند! شاید همین روزها شاهد این باشیم که اعدام و یا کشته شدن، مبارزان زمان شاهنشاهی را، از جمله، مرضیه اسکویی، مهرنوش ابراهیمی، جزینی، احمدزاده، پویان، بدیع زادگان، سعید محسن و....، از طرف این نوع تفکرات با شک و تردید مواجه شده و با اعدام های مشکوک نامیده شوند! چرا که درباره شکنجه و زندان اوین شاه، زمره هایی بگوش می رسد که "نه بابا، اینطور هم که می گویند این خبرها نبوده" و برای اثبات حرف خود، در مقایسه با رژیم فرون وسطایی جمهوری اسلامی بر می آیند و گویا بحث بر سر این است که کدام رژیم بیشتر شکنجه داده و یا کشته ست.

ای کاش به جای اصرار بر مرگ طبیعی یا مشکوک صمد، از او، زندگی کردن را می آموختیم چرا که خود او، برای مرگ آماده بود، حال چه به شکل طبیعی یا به شکل مشکوک!

"مرگ خیلی آسان می تواند الان به سراغ من بیاید، اما من تا می توانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبرو شدم که می شوم مهم نیست، مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد..."

شهریور ۸۳

عظمت صمد بهرنگی به چگونگی مرگ او نیست

پویان انصاری

می نویسند که صمد خودش غرق شد، شخصیت انقلابی او را سر مشق خود قرار می دادند. ایکاش وقتی در این مورد به بحث می نشستند حداقل از تمام نوشته های موجود استفاده می کردند. چطور می توانند از زندگی صمد بنویسند ولی در مقابل عشق و علاقه او به مبارزه ای بی امان سکوت را ترجیح دهند؟ چرا چنین افرادی کتاب "راز" مرگ صمد....؟! نوشته اشرف دهقانی، این آشنای دیرین صمد، را که اخیراً انتشار یافته با سانسور سکوت مواجه می کنند و بعد خود را هم انسان های دمکرات می نامند! کتابی که به گفته ناشر آن در شرایطی که (متأسفانه خرید و خواندن کتاب در بین ما ایرانیان، بهر دلیلی که بحث این نوشته نیست، در سطح پائین قرار دارد) یکی از پُرفروش ترین کتاب ها بوده است.

باید به آنها که حداقل به مشکوک بودن مرگ او هم راضی نمی شوند گفت، چرا باید به هر شکل ممکن به آن جایی برسید که بگویند، صمد شنا بلد نبود، اگر توی حوض هم می رفت خفه می شد! اینان با استدلال دست و پا شکسته خود می خواهند به ما بقبولانند که به خاطر شرایط آن زمان و وجود جوّ خفقان، همه شایعه مرگ صمد را توسط ساواک قبول کردند.

اگر این افراد کمی انصاف داشته باشند و شرط صداقت را در مورد مسائل، از جمله صمد، به کار ببرند، حداقل باید بعد از تعریف از زندگی این انسان مبارز، به این نتیجه برسند که صمد قربانی دستگاه جهانی ساواک شد. وقتی به زندگی او وارد می شوید می بینید که زندگی او سراسر مبارزه برای توده های تحت ستم بود، ولی شما آدم های مشخص، بهر دلیلی می گویند صمد را غرقش نکردند بلکه غرق شد!

وقتی به زندگی او نگاهی می اندازید آیا بر این باور نیستید که صمد، تمام علل این بدبختی ها را در سیستم ستم شاهی می دید؟ آیا قبول ندارید تمام هم و غم صمد این بود که چطور می تواند این مردم فلاکت زده را از فقر و بدبختی نجات دهد؟ آیا او تمام این نامردمی ها را از چشم رژیم پهلوی نمیدید؟ آیا او برای یک زندگی بهتر برای مردم تحت ستم ایران، به اعتراض بلند نشده بود؟ او برای از بین بردن این همه فقر و بدبختی باید به جنگ چه کسی و یا چه چیزی می رفت؟ جز نظام شاهنشاهی و حامیان آن؟ و مگر دستگاه جهانی ساواک، صدای اعتراض او را نشنیده بود؟

شما افراد مشخص، بجای اصرار و پافشاری در مرگ طبیعی صمد، که در حقیقت به اینصورت یک مبارزه را، در زمان پهلوی به هر دلالتی به زیر سؤال می برید، ایکاش در اصرار و

انسانها به هر حال می میرند (چه به شکل طبیعی یا غیر طبیعی)، و رابطه آنها با انسانهای زنده قطع می شود و هیچ پیوند مستقیمی بین مُردگان و زندگان نیست. ولی مُردگان می توانند با اثری که از خود به جای می گذارند در تاریخ زندگان نقش اساسی بازی کنند. آنها مُردگانی زنده اند که تاریخ بشریت در سیر خود، متناسب با اثری که آن ها از خود به جای گذاشتند از آن ها یاد می کند. تاریخ ایران از این قاعده مستثنی نیست. تاریخ ما، حوادث بسیاری پشت سر گذاشته و از این رو "مُردگان زنده" در تاریخ ما بسیارند. در این میان می توان از صمد بهرنگی به مثابه یکی از ارزنده ترین مُردگان زنده ایران نام بُرد.

وقتی با یکی از دوستان گپ می زدم گفت نوشته ات را در مورد کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ خواندم و میدانی که صمد را هم در این ماه، شهریور، طعمه آش کردند. گفتم بله می دانم. گفت، خوب است چند خطی هم بیاد صمد بنویسی.

حقیقتش وقتی خواستم بنویسم، با خود گفتم که من در آن مقامی نیستم که بتوانم در مورد شخصیت فرهنگی انسان مبارزی چون صمد بهرنگی قلم بزنم، اما از آن جایی که صمد، علاوه بر اینکه نویسنده ای بود که از درد مردم و واقعیت ها می گفت، انسان مبارزی بود که بنا به شرایط و جوّ خفقان آن زمان در کتاب ۲۴ ساعت در خواب و بیداری، نوشت "دلَم می خواست مسلسل پشت شیشه مال من باشد." از این رو فکر کردم بجای شرح دادن زندگی نامه او که چه کسی بود، چه کرد، چه نوشت و.... از بُعد دیگری به زندگی پُر افتخار این شخصیت فرهنگی و مبارز بپردازم، چرا که انسان های فرهیخته بسیاری درباره او نوشته اند و می نویسند.

صمد بیش از ۳۰ سال در این دنیای ناجوانمردانه زندگی نکرد، ولی از این عُمر کم خود، حداکثر استفاده را برای کمک به مردم تحت ستم کشورمان، در تمام عرصه های اجتماعی، ادبی و سیاسی به کار بُرد. و کشته شدن وی توسط ساواک یا خفه شدن او در دریا، به علت بلد نبودن شنا یا هر چیز دیگر، ربطی به شخصیت والای فرهنگی او ندارد. چرا که گویا همه، با هر مرام، مسلک و اندیشه ای که هستند در مورد این انسان مبارز و یار توده های محروم، هم نظرند که: صمد هنوز زنده است و در قلب همه ی ما جا دارد.

مُتعجبم که چرا بعد از این مُدت طولانی، عده ایی افراد مشخص، بر مرگ طبیعی وی اصرار می کنند، و چرا بعد از ۳۶ سال، دوباره مرگ صمد بحث روز می شود؟ ایکاش به جای اینکه در اینجا و آنجا در سایت اینترنتی می گویند و

● اداره آمار آمریکا اعلام کرده که در سال ۲۰۰۳ تعداد کسانی که در فقر و بدون بیمه بهداشتی زندگی می کنند افزایش یافته است. بر اساس این گزارش نرخ فقر از ۱۲/۱ درصد جمعیت، یا ۳۴/۵ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰، به ۱۲/۵ درصد یا ۳۵/۸ میلیون نفر در سال پیش بالا رفته است. در میان افراد زیر ۱۸ سال نیز نرخ فقر از ۱۶/۷ درصد یا ۱۲/۱ میلیون در سال ۲۰۰۲، به ۱۷/۶ درصد یا ۱۲/۹ میلیون در سال ۲۰۰۳ افزایش پیدا کرد. شمار شهروندان فاقد بیمه سال گذشته ۱/۴ میلیون نفر افزایش یافت و به ۴۵ میلیون نفر رسید.

اوضاع سیاسی در آمریکا...

(بقیه از صفحه ۱۸)

رشد تعداد جوانانی که "آینده بهتر" خود را نه در دانشگاهها، بلکه در شرایط تبلیغات سرسام آور جنگی توسط دولت آمریکا در ارتش تجاوزگر این کشور می بینند، جلوه ای دیگر از این اوضاع است. به این تصویر باید تصویب قانون شوم خدمت اجباری (Draft) در ارتش تجاوزگر امپریالیسم آمریکا را نیز اضافه کرد. همان قانونی که طرح آن در دهه شصت توسط دولت آمریکا سبب گردید بسیاری از جوانان آمریکائی، فرزندان کارگران و تهیدستان آمریکا برای ابراز تنفر خود از جنگ و میلیتاریسم ذاتی سرمایه داری امپریالیستی، ورقه های خدمت در ارتش را پاره می کردند و در عوض به تظاهرات خیابانی جذب می شدند. هم اکنون زمامداران آمریکا می کوشند تا این قانون را تصویب کنند. و تمامی این مثالها از تداوم رشد اجتناب ناپذیر بحران اقتصادی - سیاسی در آمریکا و تأثیرات مهلک آن بر زندگی زحمتکشان آمریکا خبر می دهد. در چنین شرایطی سیاست بازان مکار آمریکا چه جمهوریخواه و چه دمکرات نمی خواهند مردم بدانند که دوران "شکوفائی" و "رونق" سرمایه داری مدت هاست که حتی در کشورهایی مانند آمریکا سر آمده است. این سیاست بازان حرفه

ای به رغم آشکار شدن آثار بحران نظامی که آنان حافظش هستند در زندگی میلیونها انسان، پنهان می کنند که در واقع آنچه دانماً تعمیق می یابد بحران مناسبات سرمایه داری است و به همین سبب است که شاهد رشد تضاد و رقابتهای آشکارتر میان قدرتهای امپریالیستی و همین طور رشد شدید تضاد میان کارگران و خلقهای جهان با این نظام سراپا گنبدیده و ارتجاعی هستیم. بخشی از اردوی مخالفان جنگ را جریانات و افرادی تشکیل می دهند که به کمپ واقعی و جدی ضد امپریالیسم و ضد سرمایه داری آمریکا تعلق دارند. این جریانات و افراد، سیاستشان تحریم انتخابات و ترغیب و تشویق مردم به شرکت نکردن در این انتخابات است. انتخاباتی که در فضائی انجام می گیرد که جامعه آمریکا بیش از هر زمان دیگر قطبی شده است. انتخاباتی که به مثل انتخابات پیشین اساساً با هدف مشروعیت بخشیدن به سلطه بورژوازی بر جامعه و بر حیات کارگران و زحمتکشان تدارک دیده می شود و کارگران و محرومین آمریکا تنها این حق را دارند که از میان کاندیدهای بورژوازی یکی را برگزینند. یعنی کسی را که در شرایط کنونی به نحو بهتری بتواند برای پیش برد استراتژی جهانی امپریالیسم آمریکا و تأمین منافع انحصارات غارتگر مفید واقع گردد. و در این کارزار غیردمکراتیک، رسانه های جیره خوار بورژوازی که به نفرت عمیق اکثریت مردم

نسبت به کاندیدهای هر دو حزب واقفند می کوشند تا با تبلیغات وسیع، ایده انتخاب "بد" از میان "بد و بدتر" را در میان مردم جا بیاندازند. اما برغم این تلاشها فضائی که "انتخابات" جاری در آن رخ می دهد در حقیقت ادامه همان فضائی است که مردم چهار سال پیش شاهد بودند. مردم دیدند که چطور بورژوازی حتی بی اعتنا به قوانین بازی های انتخاباتی خویش، جورج بوش را با تقلب در آراء جمع شده در جریان یک انتخابات غیر دمکراتیک در میان حیرت آنها بر سر کار گمارد. رأی دهندگان آمریکائی به یاد دارند که چگونه آل گور به عنوان نماینده راستین یکی از جناحهای بورژوازی جهانخوار آمریکا بعد از اعلام نتیجه "انتخابات" ۴ سال پیش از جانب دادگاه عالی آمریکا - و پس از اینکه روشن گردید بورژوازی مانع از رأی دادن بسیاری از سیاه پوستان در ایالت فلوریدا و نقاط دیگر آمریکا گردیده - بمیدان آمد و مانع از اعتراض و تظاهرات آنها گردید. در آن زمان نیز آل گور تمام تلاشش را در دفاع از کلیت سیستم گنبدیده موجود به کار برد تا مانع از تظاهرات مردمی شود که به آشکارا رأی و حق آنها توسط مقامات آمریکائی زیر پا گذارده شده بود. چرا که با تداوم اعتراضات عمومی بر علیه تقلب جمهوریخواهان، تنها و تنها بر گناه و آبروریزی کل سیستم انتخاباتی بورژوازی افزوده می گردید.

(ادامه مطلب در صفحه ۸)

• بوش در سخنرانی برای گروهی از جنگ دیدگان قدیمی در امریکا اعلام کرد که پیروزی در نبرد با تروریسم ممکن است امکان پذیر نباشد.

• ازحام و دعوی نمایندگان مجلس هفتم جهت دریافت خودرو مجانی در مقابل اداره فروش و محل تحویل خودروهای شرکت سایپا رسوائی جدیدی برای دست اندرکاران رژیم به بار آورد. بدنبال این واقعه روشن شد که هیئت رئیسه جدید مجلس با استفاده از بودجه مجلس و گرفتن وامی به نام نمایندگان از بانک با توجه به تخفیف ویژه شرکت سایپا برای راه یافتگان به مجلس هفتم خودروهای زانتیا مدل ۱۸۰۰،۲۰۰۰ تدارک دیده است. جالب است که بدانیم که این خود در واقع مجانی جدا از صدها نوع مزایای دیگر نمایندگان مجلس رژیم می باشد.

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!